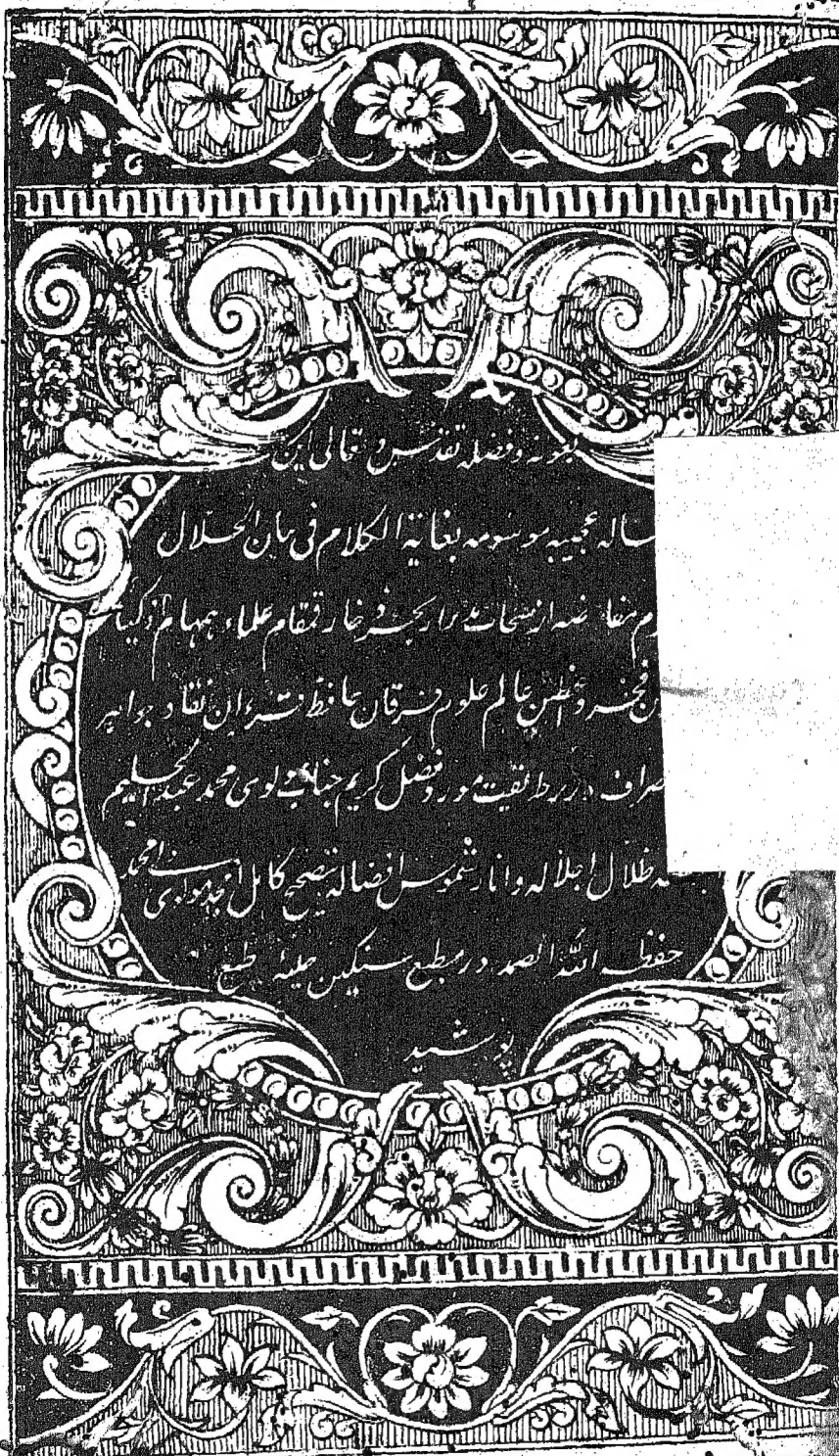


عبد الجليم
غايه العلام

عنه سوره عريمه كثر الحمد لله على كل حال



بمودة وفضل قدس تعالی این

ساله عجيبه بوسومه بنایه الكلام في بيان الحلال

م مضاعفه از سخات و اركب فرخار مقام علما و جهلهم و كيا
نخست و نطن عالم علوم و سرتان عاقله و سرتان ناد و هوا
سراف در رط نقيت مورد فضل كريم چنانچه لوسی محمد عبده السلام

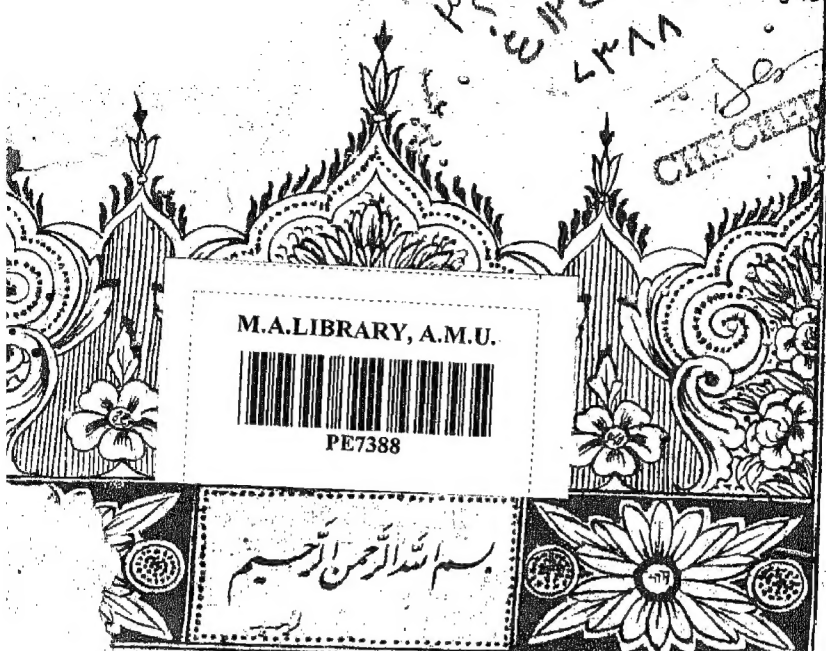
به طلال اجلاله و انار شمس فضاله تصحیح کامل از محمد

حفيظ الله الصمد در مطبع سنگين حيله طبع

شبه

۲۰۵۹
۳۰۱۳۵
۴۳۸۸

CH. CH. CH.



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7388

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد نامحدود و ممد نمبودی است که سائر عباد و خود را با صطبا و طهارت از ان اجازت فرموده
 نعماء قانیه بالای بایقیه پی برند و درود نامحدود بر محمد و محمدی که امتیان با تسبیح اهل لوحه است
 نموده تا بخیر امر عیداشته از ما حرم لغیر نقد احترام نمایند و بر آل اطیاب اصحاب اجابتش که و اما
 طیار حوالی لنگره استخراج مسایل حل حرمت ضعیف و ذیل موصوف سپرد و از بودند بلعین
 علیه علیهم السلام یوم النقاد اما بعد میگوید بنده امید و الهی رحمة الله الکریم الباری محمد عبده
 الکلبنوی ابن مولانا محمد امین اند سوره القدر بفرانده که چون حلت و حرمت حیوانات مع اختلاف
 بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بعد
 و بر آنکه گی که و از د غالب اوقات متفقشان بود و در طر ترو و تکلیف لایطاق میانه
 این کتاب را به حسب فائزین و زکار یکانه اعصار ما به فنون خفی و حل قاضی مولوی احمد
 القاضی جمع تقریرات از کتب معتبره و مائده هدایه و عنایه حاشیه آن ابو طاهر محمد

کفایه فتاوی قیامه و مجمع البرکات و شرح وقایه و حاشیه اش فی خیرة العقبی مشهور بحاشیه جلی فی فتاوی
الکتاب فی السراج المینر و فتاوی ائمه و جامع صغیر حساد و در الحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حادیه جامع
رموز شرح مختصر قایم فتاوی قاضیخان بر جندی شرح مختصر قایم و فتاوی منتخب المیر الامام میرزا سید
محمد علی فتاوی مقتضب الاضلاع المشهور بچار مذہبی شرح الیاس مختصر قایم و جواهر الفتاوی الامام میرزا محمد
کاظم رشتی فی کبر محمد الکرامی و کفایه حاشیه علی فتاوی عیاشیه لدوادین یوسف الخطیب فتاوی خزانه
الایات و مشکوٰۃ شریف و تشریح الشیخ محمد بن محمد و مابوی مرحوم و عینی شرح کفر و فتاوی عالمگیری و در
شرح تنویر الابصار و فتاوی خزانه المصنفین فتاوی بزرایه و حیوة الیحیون کبیر و تفسیر شرح مختصر قایم
سین علی الشیخ علی حارثین شاعر و غیره من الکتاب العرفه بر ذمه همت خود لازم نگاشته در صحیفه الفاظ و بیان
الکلام و تفسیر فی اصل آنها و هندی فتاوی علی آنها از صلاح و منتخب اللغات و بر بیان قاطع و فاضل اللغات
علی بن محمد و مابوی صید علی حارثین شاعر و حیوة الیحیون کبیر و تفسیر الارب غیر ما حتی الوسع و الکلام
الکام بر دم فلما جاء علی ما شئت مسیئته بنایه الکلام فی بیان الحلال و الحرام و رتبه علی مقدمه و مقالة
فی اثبات العقده نفعی بیان الاشیاء التي لا بد من علیها قبل الشرع فی القصد و فیها فصول ثلث فی فصل اول
ثبت که هر جا که درین ساله عبارتی منقول از کتب فقهیه بالقطر که است مطلقا واقع شود مراد از آن که است
ایم باید و است باتباع بعضی علماء که اکثر از که است مطلقا که در کتاب الصلوة و ما یعلق بها واقع شود
تشریه کبیر نموده اگر در کتاب صید و ذبائح واقع شود مراد از آن که است تحریم دانده لانی الذخیره العقبی
الفصل فی الفصل بین التحریمی و التشریعی ان الکراهیه المذكوره فی کتاب الصلوة و ما یعلق بها تشریه و ما
یصلیه و الخط و الاباحه تحریمیه انتہی پس از زیادت لفظ اکثر قول صاحب یرا البصار و رجاء و است
در کفایه و نجون ادب و نه بحاجه فی مصر واقع است و همچنین قول صاحب یرا صید و ذبائح بل لفظ و کلام
مراد از آن که است و بجا که است تحریم است چنانکه تصریحش در در المختار مرقع است و در المختار است

تخریبی بخاک که شهادت کافی بر این کافیست هیچ حضرت نرساند علاوه برین نجوای کل امر و ان الصلح فی الدنیا
اگر در باب جامع اصطلاح داریم که مراد از کراهت تحریم است چه مصایقه فافهم فصل دوم در تخریب
هر چیز که کرده تحریمی باشد مانند حرام است همچنانکه مردم بار کتاب حرام است تخریب نارسد و آنچه نارسد
تخریبی از تخریب یعنی امام ابو یوسف و امام ابو حنیفه رحمهما الله آنچه کرده تحریمی است حرام نیست بل تحریمی
باعتباری که مرکب حرام است تخریب نارسد و مرکب تحریمی است عقاب نارسد آنچه ترک شده موقوفه کرده
که ترکش مستحبی نارسد بل مستحبی عقاب فی الدار المختار کل کرده ای کراهت تحریم حرام ای کراهت حرام
بالدار عنده و عند ما الی الحرام اقرب فثبت بما ثبت به الواجب یعنی بطنی و فی الزعمی القرب من الحرام
محرور و ان استحقاق العقوبة بالدار بل العقاب کثر السنة للموعدة فانه لا يتعلق بعقوبة النار لکلم
عن شفاء عیسی صلعم لقوله صلعم من کسنتی لم یزل شفاعتی فی کل السنة الموعدة قرب
انتهی باید دانست که این فصل وقتی است که بر ظاهر بقول نگردد اما وقتی که بر حقیقت نگردد
امام محمد محمول بر مجاز نیست چنانکه در سلم الثبوت آمده و لهذا قال محمد کل کرده حرام مجاز و نه
بترجیح لفظی رایج خواهد شد چنانکه در شرح مسلم مفصل است ان ثبت فلتخرج لاجرم قول محمد مثل
خواهد شد چه امام محمد منکر کرده تحریمی اکافر نمی فرمایند چنانچه منکر حرام را کافر می فرمایند و هر چه
فته بر دفعه قول شخص است اگر چه بعضی قائل قول امام محمد محبت ظاهر شده اند کافی باشد
عند ما الی الحرام اقرب به المختار کما فی الخلاصة والمضمرات والکبری والتحیض وغیر ما و هو الصحیح
انهم فی البرجندی المختار قول الی حنیفة و الی یوسف انتهی و فی الکلام المختار ما قال ابو
ابن الی الحرام اقرب بلکه فی المضمرات و فی النهاية ان هذه روایة شاذة عن ابی حنیفة او قد ذکره
ابن الیوسف قال الی حنیفة او اقلت فی شیء کریمه فار یک فیه قال الترمذی انتهی بلکه فی مجمع البک
که الیقین ذکر کرده تخریبی اقرب سی حلال است کما فی المختار اما المکرره کراهت تخریبیه نهی الی علی

پنجمی که آنی ابی الکلام در تلویح سطوح است هرگز که ترکیبی دلی باشد که از فعلی است بهر نام و شایسته
 آن کرده است که است تشریفه فاعلس قایت فاما که کش شایسته فصل سیوم باید است
 که حیوانی در ای بی و تلخ بدون فوج حلال شود پس مترویه که عبارت است از حیوانی که در جاه و بیا
 از جای بلند بنفسم با خواه بعبیه فناده بهر دو مجتمه که عبارت است از حیوانی که از بندش نبوده
 بر زمین کند و آن بهر لایه حرام خواهند شد و فوج را دو قسم اند یکی فوج غیر اختیاری و یکی اختیاری
 از نه نمی باشد و عفو کسی باشد از بدن دیگر فوج اختیاری آن عبارت است از فوج میان بعد خلق
 که عبارت از انسانی گلو و لبه که عبارت است از فوج که متصل سینه است و بعد جامع صیغره
 پستین است و فوج مرقوم است که فوج در خلق عمر است از آنکه در وسط آن باشد و یا در اعلی و یا در سفلی که
 از هر یک از این دو الوقایه و اگر بالاسی عقد که در گلوئی حیوانات محسوس شود و آن بهر نامی گلو
 یا کل آن فوجیه جاز نیست و نزد بعضی جائز خواهد شد بقول او علیه السلام ان کو قایلین الله
 و همچنین یعنی فوج کردن است که عبارت از سفلی است و همچنین بفتح لام و سکون جاز که عبارت است
 از هر دو و خواه آنها که بر بنها دندان اند و فتوی بر قول اصل است که فی الوقایه و غیره باور گهای قطع
 آنها در فوج باید چهار اند نامی که آن جاز باشد نخست و آن از حلقه گویند و مری که آن جاز و طعم
 در شرب است و دو و جان عبارت اند از دو و گهای که جاز جریان خون اند و آنها دو و شه
 رگ گویند بقول او علیه السلام ان الا و داج یعنی قطع نما و داج را که مس او از آنها رگهای
 گردان و این لفظ او داج که جمع است اطلاقش کم از سه خواهد شد پیشین لفظی هر دو و جان
 و مری افلاست بهرین توجیه قول امام شافعی رخصت گفتا و بر نامی و مری ضعیف و
 و چونکه قطع هر دو و جان مری بدون قطع نامی گلو ممکن نمی شود و این نیز بهر تفسیر
 قطع نامی گلو که ثابت شد که فی الیه و اگر فوج قطع بر یک از آنها باشد بهر نامی

بهر نامی
 بهر نامی
 بهر نامی

رگ که باشد نمود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد از لک اکثر حکم الکمل بکذا فی شرح الوقایه و اگر سر مذبح در آن
قطع شود ذبیحه حلال است گو قصد قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده و مکرر و صورت
تعمد تمهید کن کار خواهد بود فی العینی شرح الهدایه و وقت ذبح ضرور است که ذبیح و معین بسم الله بگوید
بدون فصل او گویند چنانچه منقول است از ابن عباس در تفسیر قول او تعالی فا ذکر و اسم الله و معین
عبارت است از آنکه دست خود را بر منجم نهد که آنی محج الکبریات و ذبیحه را ضرور است که در خشک
قبله باشد و اگر بغیر توجه قبله منجم واقع گردیده آن ذبیحه کرده بخری خواهد بود چنانکه فی البالکیریه
من المقدمه فشرعت فی القاعه و فیها فصول ثلثه فصل اول باید دست که جلالت خود را
گوشت حیوانی صاحب ندان که از درند یا باشد و بدندان خود عاودا مجروح و یا مقتول یا
مانند شیر بجای قسم که از ابروی اسد و به بندی با که گویند و گرگ که از ابروی
گویند و هیچ که آن حیوانی نیست معروف بصورت گرگ و به بندی آنرا از ابروی
می کند و پلنگ که آن حیوانی و شمن شیر است و از شیر کوتاه می باشد و سیاه و سفید
میدارد و به بندی آنرا از ابروی کبک سرخ و بنندی میند و گویند و چنانکه از الفارسی بوزر
فند بفتح فامی نامند و آن حیوانی است شکاری کوچک تر از پلنگ و بعضی گفته اند که پلنگ
با ماده شیر جمع شود و یوز پیدا گردد و آن را دو قسم اند قسمی بزرگ چشمه که دم کوتاه دارد و
که دم دراز دارد و لو مری که آنرا بگوهری نیز و فارسی روباه و عبری ثعلب بفتح ثاء و گویان
رافعه آن جانور است معروف بقدر بگره و بجو بگره یا و تشدید حیم که فارسی آن کفتار
صیغ بفتح ضاد و ضم با است و آن درنده است که مرده را از قبر می برد و از محمد بن
نعمان که از اهل طاق صیغ بر ذکر استی هر دم است و بلی که اهل فارس آنرا گویند و اهل
بجانب آنرا گویند یا صحرایی که قریب روباه و بر شکل گربه خاکی پیش

می خورد که انی حیوة الحیوان و گنگ که بفارسی آنرا سگ بزرگی آنرا کلب بفتح کاف گویند و آن در نزد
سرو و در تنجاف بفتح سین و سکون نون که آن حیوانی است بزرگ از موش صحرایی و دنباله آن کوتاه
و پر مو و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و بانی خاکستری رنگ و در ترکستان بسیار پرند
که انی مخزن الاودیه للسید محمد حسین بن السید محمد هادی الخراسانی ثم الشیرازی و مخزن بفتح سین
و ضم میم است و ده که آن حیوان بری است با آن سیاهی و شباهه که بر می شود که انی حیوة الحیوان
و در بلاد اردوس یافت شود و صاحب مخزن گوید که در ترکستان بسیار و پوست آن بهترین پوست
و در کتب تصحیح و ال دلام که آنرا انگ بفتح فایز و بفارسی دله گویند و آن حیوانی است که از پوست آن
پوشین می سازند و صاحب مخزن گوید حیوانی است کوچک تر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بلبل در
کتاب تهیم میرسد انتهی و در بضم و ال که آنرا بفارسی خر سگ و موش را و ده و هندی می آنرا

سگ یا کلبه و در و کف که آنرا بفارسی بوزنه و میمون و کپی گویند و آن حیوانی است شبیه باد
و هندی می آن بند است و قسمی آنرا آن است که دم دراز دارد و آنرا در هندی لنگور و بفارسی
گویند و صحیحی که آنرا کلنی غیره می نامند و بفارسی گنده و بعضی قل بضم قاف و تشدید می گویند که انی
منتخب آن حیوانی است که بر بدن گو سفید و شتر و گا و خر و سگ اینها آید و خون خور و کله
فی لبرهان گویند که آنرا بفارسی شغال بفتح شین و سگ صحرایی و بری این وی خوانند
و آن حیوانی است در زنده کوچک از سگ فی الهدایه و لایحه جزا کل فی الناب من السباع انتهی و

مجمع البرکات فذو الناب من السباع مثلاً الاسد و الذئب و النمر و الفهد و الثعلب و الضبع و السنور و الکلب
و السجباب و السمور و الدلق و الدب و القرد و القمل و نحوه انتهی و فی جامع الاموز شرح مختصر الوقیات

و این وی انتهی و فی حیوة الحیوان و می سلم فی صحیح ان البنی صلی الله علیه و آله سلم تا آن کل فی الناب
السباع فاکلوا من انتهی و وجه تحریم این اشیا و تعیین که راست نیست و کلامی که در بعضی

از تصانیف میم که مرد زنده را ثابت است بسوی مردم بخوردن آنها قمار و زنا و بکذا فی الشیء
الکونانی و در کفار خلاف امام شافعی علیه الرحمه است که زنا و شان حلال است که فی شرح الوفا فی
خلاف الشافعی رح استی بکذا فی العالیه و دلیل امام موصوف الذکر انیکه جابر رضی
پرسیدند کفار صیغه ایانه جواب داد و هست باز پرسیدند گوشت آن خورده شود یا نه جواب داد
خورده شود پس آن سوال کرده شد که آیا چیزی از انکه گفتی از رسول مقبول علیه السلام است
جواب داد شنیدم و جواب با خفیان انیکه این امر یعنی حلت کفار در ابتدا اسلام بود و بعد از آن
کفار ثابت گردید بقول کما جات و یحرم علیهم نجاست و بر وایه سلم بن ابی حفص رضی الله عنه
که خصم علیه السلام نهی ساخت و منع نمود از خوردن هر صبا و ندان از خوردن
و قتل و نهی است بکذا فی العنایه و الکفایه حاشیتی الهدایه و الهی شرح الکفر و قطع نظم
ذی مثال است بر حرمت کفار آنچه روایت کرده و احد و حتی از بعد از بنی یس
سوال کردم سعید بن را از هر مایه که می زند کفار را و چون از او سعید بن گفت که کفار حلال است
بکذا فی الشیء شرح مختصر الوفا و در شغال نیز اختلاف است که امام شافعی رح را که روایت از عثمان
سعی است و چند باد و تبر بضم جیم و سکون و ن و ال مبله و فتح با و موحده و فتح و ال و سکون سین
و فتح نای شانه و فو فایه و سکون نای مبله و آن حیوانی است از سباع بر شکل و باه و رنگش
دست و پا ندارد و در مشطیل می شود و سرش مانند سر گاو و چهره اش در می باشد بر سینه
یکه ساخته شش می نماید و آن چهار خصیه نود و ظایر و مخفی که فی حیوانه حیوان و حرمت آن شنیده
فاما جذب ستر که آن خصیه حیوانی است بی فروج یعنی دو عدد متصل بهم بفارسی از آن چکان گوشت
و صباران هم موافقت این کرده از ما خفی خارج است و حی که از گرگ ماده بوجود آمده
بر روی بکند از سینه و حی که از کفار زرد گرگ ماده بوجود آمده بر روی بکند از سینه

بوده بندی هر دو را لکن گویا می نمایند و بگویند که از سبک و زوایا که در گدازد از ابروی صاف و بعضی از بصری

خواجه مجاهد می نامند که از فی نفائس اللغات و در حرمت این سیمیه باشک نیست لان المولود تابع لابه فی الحرمت

در حلقه کاسیجی من الریلی و منس کبشن حیوانی است هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد

و موش و مار را شکار کرده می خورد و در حرمت آن شکلی نیست که فی حیوة یا حیوان النفس حلیه تجزیم الا کل انتهی.

و بزرگتر از دفعه از مجموع و شدید را در میان حیوانات است که از قدرت روح خود گذشته و بواسطه محض غرض است و اینها

از اشترک و یگانگی گویند و بعضی از شعرا و شاعره خود را این پنج بیان نموده که چنانچه آن از شعر خود میسر

شش از شرفیات بلند تر و گردانی دراز داشت که آنکه گردا بیشتر خود دارد و گردی است

میں نے اپنے شو کو ایک ترازو سے سب سے زیادہ دیکھا ہے اور وہ جو اپنے شو کو سب سے زیادہ دیکھا ہے وہ ہے

گود و دوا بفرستد و بگوید و بشارت دهد و از آنجا بپایستد و دود و دوا بفرستد

ما که ترک مودرت دوست می تمامش نیست و در رفتار رعایت دوستی را که گاه باشد بیشتر

جمع شود زانده بداند که المار عثمان یا خطا گفته به گاه شده و خطا گفتا از جود المار عثمان باشد

[illegible][illegible]

نکته: مانند رنگ دیگر، رنگ زرد نیز از رنگ دیگر به دست می آید. رنگ زرد را می توان به روش های مختلف به دست آورد. یکی از روش های ساده و آسان، ترکیب رنگ آبی و قرمز است. با تغییر نسبت این دو رنگ، می توان به دست آورد که رنگ زرد روشن تر یا تیره تر شود. همچنین می توان با ترکیب رنگ سبز و قرمز، رنگ زرد را به دست آورد. این روش نیز به دست آوردن رنگ زرد را به روش های مختلف و متنوعی می دهد.

[illegible]

نام نویسنده: صاحب قیوس بحر مستنیر و مدحیه مستانه ابن عیسی و قاضی حسین و ابن

سوی پسندیده ساجدین با سر و کلاه زین جیه با کیمون و نام با صبر می بختند کردی

سیدان پیوسته اند و در بقاعده او اجمع احکام الهی حکم جامع است

الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلاً على قدرته وقدرته على كل شيء

و مناه و حکایه و سلوک و و صوم بار بندگی که پیش از این در این کتاب مذکور شد و در

که آنرا بپندید و نه بر بی این عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را پاره پاره کند خور و آنرا
بجست بودن آنها از دزدان حرام است کما فی الهدایة و الکریم و ابن عرس من السباع انتهى کما فی
العینی شرح الکفر و موش دشتی نزد امام شافعی حلال است کما فی شرح الوقایة و هو حلال عند لشکر
انتهی و گفته اند که آنرا بفارسی موش پرند و به عربی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوری است
مانند موش میوه پایی و درختان می خورد و در پیش خطبای سیاه بودند هم در سباع است و سیاه گوش
که این لغت فارسی است در اردوی هندی مثل و به عربی آنرا تفه بضم تاء گویند و آن قسمی از دزدان است
که بخر گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبه نیست کما فی حیوة النحویان التفه نوع من السباع و لا یطعم
غیر اللحم و حرم اکلہ لعموم النهی عن کل کل فی باب من السباع انتهى و سوز که آنرا بفارسی ک و به عربی
خنزیر می گویند حرام است بنص قطعی قال المدعو جل حرمت علیکم المبتذلة و الدم و لحم الخنزیر انتهى
که فارسی آن سگ عربی آن فیل است و آن حیوانی است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه نهایت دارد
اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر انتقام باشد و گویند که چون مورچه در اندرون خرطومش را بکشد
چنانکه از اکثر معتبران سبع رسیده است و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود و بعضی
تا چهار صد سال و گویند که اگر به موش و خوک برسد و آن صاحب ندان است و از ندان خود بخورد
و یا بمقتول می خورد پیش و نهش حلال نیست کرده تحریری است کما فی الهدایة و الفیل و ناب فیکره
و فی العینی شرح الکفر و روی عن ابن عباس رضی الله علیه السلام نهی عن کل فی باب یدخل فیہ الفیل و فی
انتهی و امام مالک علیه الرحمته جمله در ندان را حلال میدانند بدلیل قول و تعلقا قل لا یجد فیما اوج
انی تحررا علی طاعن بطعمه الا ان یکون بقیة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس فقاہل لیل
انتهی و جواب اینها منفذ است که در ندان را ابتدا اسلام که در آن زمان است و این است حرام
اما بعد از آن حرام نشد بکذا فی الذیلی و حیوة النحویان حرام است حکم و آن

که بعبودی از حارابی و بیهوشی آنرا که با گویند و آن حیوانی است به بلامنت مشهور و لهذا بلامنت بلامنت
بطور مجاز مردم را هم خرمی گویند چنانچه مردم شجاع را شیر نامند و یکی از بلامنت نیست که از
معتبران مسوع شده که هر جانور که شیر را می بیند می گریزد لیکن خر بر گزنی گریزد و صلا خوف جان
منی کند از بخت حاقش غلبه کرد و بدو چرخ که بفارسی آنرا استرو و عربی بغل بفتح با گویند و جمیع اینها
بکسر است و آن حیوانی است که مادرش ماده خر بود و پدرش اسپ حیبه وایت کرد و خاله بر می آید
آنکه بنی کرد و آنحضرت علیه السلام از گوشتش پخت و خرد و آنرا علی رضی فرمودی است که بنی علیه السلام
و نیست متعه را و حرام ساخت گوشت خر خانگی را بر روز خیر کانی الهیة و لا یجوز اکل لحم الخمر الالهیة
و البغال لما روی خالد بن الولید رضی عن النبی صلی الله علیه و آله ان النبی صلی الله علیه و آله
النبی علیه السلام اهدى المتعة و حرم لحم الخمر الالهیة یوم خیر انتهى و فی البر خدی و الحرام الالهیة کانت
فی نداء الاسلام حلالا لانه یفقر علی النجاسة فلما فتح خیبر و احابوا غنائم کثیرة حرم علیهم لحم
الخمر ایضا صفة الحق لشری لی سن یاکل لحمه یفقر الصفاة انتهى و فی العینی شرح الکبیر و عن
ابی ثعلب الجبشی انه قال حرم رسول الله لحم الخمر الالهیة رواه البخاری و مسلم انتهى و امام مالک
در سوطا از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی روایت کرده که رسول علیه السلام بنی کرد از حرام الیه
که گوشت خرم است شیر و چربی آن هم حرام است و در رفع کردن از چربی آن سوای خوردن
شش است نزد بعضی این هم حرام است بقیاس گوشت آن نزد بعضی مباح است و بهرست صحیح کانی
شرح ابی الکرام علی مختصر الوقایة که حرم لحم الخمر حرم لبنه و شحمه و ختلفوا فی الاتصاف بشحمه بنیر لکل
نوع بعض قیاسا علی اللحم و ابا بعض و یصح انتهى و کذا فی العالکیة و فی الجان الصنیر لعمر بن العیز
احسانی و ثابت الحکم فی اللحم ثبت الحکم فی اللبن لانه متولد من الخمر انتهى و کذا فی جامع الرموز شرح مختصر
الوقایة و خوردن خرمش می دشتی که از بغدادی گور بخورای که در شرح مشکوٰۃ للشیخ عبد

از مال غیر مالک یا در هت و فتوی برین کرده تحریری است کافی الزم می لوکانتا سه و ساکان علی الحلال
المردف فی لحم الخیل لان البعیر فی کل واحد الحرمه الام فیا یولد من المالکون غیر المالکون انتهی مکن فی الدر المختار
و فی جامع الرموز الاصح انه لا یوکل کما فی المضمرات انتهی و مکن فی البرجندی و العینی شرح الکفر اگر اندیش
گیا باشد و پدرش خر پس حلال است بل خلاف کما فی العینی شرح الکفر ان کانت امه بقرة توکل ملا خلاف
لان البعیر فی کل واحد الحرمه الام فیا توکل من مالکون غیر مالکون انتهی مکن فی الدر المختار و گوشت گهور
که بیاضی سپید یعنی ترش منقح قاضی نامدرخیل منقح خام یعنی سپید است کذا فی القاموس و امام
الحنفیه شرح و امام مالک هم کرده است و زرد یا بویوسف هم و محمد رحم و شافعی شرح و قاضی شریع
هم و محمد بن عبد السدین الزبیری و عطاء و سعید بن حسین و انس بن مالک و سماء و بنت ابی کرباب و بن سیرین و سیف
و شعیب ابن مبارک مضایقه نیست بخوردنش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله و رضی روایت کرده اند
که در در و در جنگ خیبر از رسول مقبول منع فرمود از گوشت خر خانگی و از آن داد و در گوشت سپید
و فتوی بر قول ابی حنفیه است و جناب شان اوله اند بر و دعوی خودش اول حدیث خالد بن ولید که گوشت
کذا فی العینی شرح الکفر دوم آنکه اسپ است از برای ترغیب و ترسب دشمنان وقت جنگ پس روشت
کرده باشد بسبب حرمت دعوت آن سیوم آنکه در براح کرد و قش کی آله چا و خواهد بود و لند کرده شده
این می گویم که حدیث جابر هم و ابی براهه گوشت است و حدیث خالد رحم که مذکور شد و ثابت
دارد بر حرمت گوشت اسپ پس هر دو معارض شده در بطلان حصول حقیقه که در اشیاء و النظائر و دیگر
کتاب اصول مثل مسلم الثبوت و غیر ما موجود است از اجتماع الحلال و الحرام علی الحرام ترجیح از برای حرام
و او دشمن متعقل است که اول کسیکه بر سپ سوار شده اسمعیل بود علی بن ابی طالب و علیه السلام و پیش از آن
جسی بود و مانند دیگر دشمنان مکن فی حیوة الحيوان و فی الهدایة و دیگر محله و مانند ابی حنفیه
و امام مالک هم و قال ابو یوسف و محمد و الشافعی و مالک بن انس کله یحرم و هم انه قال فی سئل

عن محمد بن أحمد المحرر الأبله واذن في المحرم غل يوم خميس انتهى لين ذكره صاحب آية او له امام أبي حنيفة
 يقول قوله لا رباب العبد فيكره اكله حراما له ولان في اباحة تقبل آية المحرم وحدث
 بابر رض معارض حديث خالد رض والشيخ المحرم انتهى وفي ابراهيم شامي والفتوى على قول
 أبي حنيفة انتهى فانزله امام مالك كراهية تنزيهية نه كراهية تحريم ودر كراهية كراهية امام أبي حنيفة
 قائل ان شهرا من اختلاف بعض فقهاء كراهية تنزيهية هي كونه وبعض كراهية تحريم ووجهان
 انتهى كراهية في الهداية ثم قيل لكراهية عند كراهية تحريم وقيل كراهية تنزيهية والاول اصح انتهى
 شيخنا المحرم عند أبي حنيفة كراهية التحريم هو الصحيح وهو المذكور في نظم النفس واليه ذهب قاضي خان
 فتاواه في الذيل والاشربة وفي الهداية وهو الاصح وهو اختيار صاحب المحرم في الكافي انه كراهية
 كراهية تنزيهية وهو الصحيح واليه ذهب في الاسلام على المنزلة وفي ابولين في جاسعها وكذا قاضي خان
 في جاسعه وهو اختيار الامام الاسي جابي قال الامام الخراساني هذا وفق بالناس في جميع محرمات
 غير كثير في كفاية المبتدئين قيل ان با حنيفة ربح عن جرمة حملة قبل موته بثلاثة ايام وعليه الفتوى
 في جامع الرموز ثم انه كراهية تنزيهية في ظاهر الرواية هو الصحيح كذا المحيط والمنقح قاضي خان
 وغيرهما انتهى ويمكن في البرجندى والدلة اختيار وفي العناية على قول صاحب الهداية والاول اصح
 ان ابا يوسف ربح سال با حنيفة فاقلت في شيء اكرهه فما ايك فيه قال في التحريم انتهى وفي مجمع البركات
 قال الشيخ الامام الخراساني قال ابو حنيفة احوط وما قال اوسع على الناس وعلى ان الامام عبد الرحيم الكرمي ربح
 سال با حنيفة في المنام عن كراهية فقال كراهية التحريم يا عبد الرحيم كذا في السرخية انتهى في السرخية
 القاضي الامام صدر الاسلام ربح المراد كراهية التحريم انتهى في فتاوى قاضي خان اصح انه اراد به تحريم نهية
 في جواب الفتاوى في الكرم والاصح التحريم انتهى وفي البالكيرية والصحيح انه اراد به التحريم نهية
 انتهى في جوابه لا خلاف في كراهية في تفسير الكراهية قال الامام السرخسي التحريم وهو الصحيح

و هو الاصح ان يفتح على خزين حلت مطلقا من امام ابو حنيفة عليه الرحمة نقل من مائة شاذين مني برعم
 وقع وتلاش كتب است و خاتم الفقهاء و در غايه البيان في احكام الحيوان فتوى قبول صاحبين
 فتوى جوامع الرموز و بر چندى غير بارشايه مطبع شدند گرچكه در هديه فتوى بر كراهيه
 نوشته است و از امام ابو حنيفة بروايت راجحه كراهيه تحرير ثابت مى شود و لهذا فتوى حصر بر است
 و اما شرب پيس شير بآن مضائقه نيست چه در نوشيدن آن تعليل له جهانيت و نزو و بعض فقهاء
 حاليق مانند گوشت آن است كما في الهداية و اما لنبه تعليل لا باس لان ليس في شربه تعليل له اجماع
 و في مجموع البركات و لنبه كذا في فتاوى قاضى خان السعدي في شرح الهداية انتهى و كذا في اجماع
 في جامع الرموز لا يسل لانه متولد من اللحم و الاصح انه يحل كما في فتاوى غير و انتهى و كذا في شرح الاكابر
 على تحفة الوقايع و السراج المنير في خزائن الروايات شير پ خور دن حلال است باتفاق اين صحاح
 انگلي و في البرزخية اختار علامه خوارزم مولانا ركن الملّة و الدين ابا حنيفة شرب لبنه انتهى في جوابه
 الا خلاط لبن الفرس حلال هو الاصح لنص في توارق الفتاوى انتهى و چر بى سب حلال نيست بزوا
 ابو حنيفة رح كما في جامع الرموز و تحفة لا يسل خلافا لها انتهى و حلال است خوردن گوشت كذا
 بفارسى خورش و بيشه اين ب كس الف مى گویند و آن جوانى است كوتاه دست طويل پا و طلا
 اين بزرگروايشى برابر است كما في حيوه الحيوان و آن چون و بفرار گيرد و كثر حيوه اتى بوى
 و نزو و بعضى فقهاء حرام است بدو وجه كى آنكه ماده اش حيفى نمى آرد و پس شباهه آدمى باشد لهذا حرام
 مل آدمى دوم آنكه گوش آن مثل گوش خزه است بهين جهت كه از خر گوش مى نامند پس حرام خواهد
 نند آن كه كسب في بعض الكتب و مروى است كه خر گوش در صل غلقت زنى بود كه بعد فراغ اين
 بى مثل منى ساخت حق خلق على از اجس غدا كه و ر ائم ابناء سابقين هر قاره فالى نازل شده
 پس اين بجه ساخت كذا في جامع الرموز و جواب الفتاوى الكرامى مگر تحقيق است كه اين بى

باک نیست که بخت ندارد و معنیش آنکه بخورد و نش باک نیست و قید که چند روز بعد از گذشته و دادن شیر دانه
 به هم خورده باشد نه مطلقاً و حال این غایب مانند حال ماده گاوپلید خوار است که آنرا بر بی صلاح گویند
 پس هم چند روز دانه خورده باشد بخورد و نش باک نیست که بخت ندارد و الا مکروه است که فی شرح
 الحاکم و فی کراسته فتاوی قاضی خان آن تجدیدی از ارباب بلبلان قال این المبارک کیره اکلہ فقال خبر
 رجل عن محمد بن الحسن ان تجدی از ارباب بلبلان خنجر لا باس قال معناه لا باس ان اذا علقها ما بعد و کلاک جلا
 انتی و یکن فی القیة و انما المکیة و خزانه المقتین فی القیة تفلح عن عین اللامه الکرابی صبی صبی
 الا ان کل اکلہ و کیره انتی و فتاوی نوادر نقل من الخلاصة مذکور است لا باس باطل جدی شدی
 بلبلان خنجر انتی و یکن فی فتاوی قاضی خان بزغاک که از پستان باد و سنگ شیر نوشد خوردن
 آن حلال است بعد چند روز که فی القیة ناقلا من علا المرحا جدی راضع شدی الکاتبه محل اکلہ و
 یجوز بعد یام و الا فلا انتی و اگر بزشر آب نشید و فوراً آن قیج نموده شد حلال است بدون کراسته
 از این شرب آب نشید و اگر بعد از شرب آبانی گذشت پس آن قید کرده خواهد شد بطوریکه آن مخلوط
 القیة ولو شرب الشاة خمر فندجه من امة لا یکره و ان کث تخم فنج له الدجاجة المخلوۃ انتی و
 اضی ان اگر فوراً هم قیج کرده شود مکروه تنزیهی است که قال الشاة او الابل ذاتی حمله
 بخت من ساعه حل کلبا و کیره انتی و بعضی از چهار پایان که با دم انس می گیرند حلال اند و با
 ندانست جمیع تمام که آنرا بفارسی شتر و بعشقه ابل کبیرلف و بعیر و حل بفتح جیم خوانند و کلا
 بفارسی گاود بعشقه بقر بفتح با و قاف گنند و زشر که آنرا بفارسی زرگا و و بعشقه بی
 شتر بقر بفتح با و قاف خوانند چه بقر اسم جنس است اطلاقش باید کرد و نه بیرون می شود و کلا
 و حیوان دیگری که آنرا بفارسی بز و بعشقه غزو و مغزی گویند و بعضی وحشیان که آنرا دم شتر
 ابل یا جلع مانند هرن جمیع تمام که بفارسی آهو و کبیر از ابل بفتح طاء سمجه گویند

و کلا
 و کلا

و آن حیوانی است مردود مثل گوسفند و یکی از قسم آن آهو می شکیں است که نافش بسبب احتیاج خون آن است
 و از شدت درد غرور و عاشایدن که نماید و چند انبطه که ناف از وی جدا شود و در دل حیوان
 تیره باشد چون سیال بگذرد و آفتاب آن عمل کند خشک شود و در شکم و در مردم از صحرانرا برگیرند
 قال بعض الشراء و گا و وحشی که آنرا بپند می سرگامی بر بی تها فنج می گویند و شتر وحشی کهانی می خرد
 اما استئناس من البیاض فحول الابل و البقر و الغنم سیل بالاجل انتهى و فی العالم گیاه و اما التوحش و التوحش سیل
 الوحش ابل الوحش فحول بالاجل و البقر و الغنم انتهى فی حیوة الحيوان سیل اكل الابل بالنفس و الاجل قال
 تعالی اكلت کم بهیمة الانعام انتهى ابن عربی گفته که نعم شتر را گویند خاصه و انعام کوسفند و گا و شتر
 را گویند و قتیله مراد از بهیمة چارپایه باشد پس اضافه بهیمة بسوی انعام اضافه بیانیه است ای بهیمة
 و مراد از انعام از و اج ثمانیه است یعنی زرو ما و ده از شتر و گا و شتر قال بعد غرور و جل و ان
 و من البقر شتر و من الضان شتر و من الغنم شتر و باره سگاکه آنرا بفارسی گویند و بر بی ایل کبسه الف
 و قتیله یا دمسور گویند و آن زری است از بز که بی شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش مشابهه
 وحشی است حلال است کما فی حیوة الحيوان الابل تشبه بالیاء المكسورة الذکر من الابل و حال بقال
 هو الذی سمي بالغازیة کوزن اکثر احواله شبيهه بقر الوحش سیل کله انتهى و عمل بفتح و او که آن
 بز که بی است حلال است باجماع کما فی حیوة الحيوان الابل على حکم اكل بالاجل انتهى و یا سوز که آن
 قسمی از بز که بی است و میان شمشکشان می باشد و اکثر احوالش مشابهه به گا و وحشی می شود و در
 شبهه نیست کما فی حیوة الحيوان الابل و حلال انتهى و جفره بفتح جیم پنجه که چار باشد و از ما
 جدا شود و از او لا و بز مذکورش را جفر گویند حلال است کما فی حیوة الحيوان الجفرة بفتح الج
 از بهیمة من اولاد النور و فصلت عن اهلها الذکر خبر حکما اهل انتهى و بهیمة که بفارسی از
 آنرا ضان می گویند حلال است کما فی حیوة الحيوان الضان حکما اهل بالاجل انتهى و بهیمة که آن

بعض الشراء
 حلال است
 و التوحش
 سیل

و البقر
 و الضان
 و الغنم
 و البقر

گویند است که بر دشمن مقابل هر دو سرش پاره گوشت مانند سپر بود که از بهر بی‌الیه کوبند و در
 آن کیش بفتح کاف کوفند در علت آن شبهه نیست و عیند با که فارسی آن میش ز قوج و ع
 آن کیش بفتح کاف است از اسم است ابتدا حلال است و شایقان یا بر جنگا نین نگاه دارند و مشهور
 بل شاید است که اگر او را مقابل عیند به دیگر سر و بند و مانع نشوند چندان با هم می‌جنگد که سر
 هم پاره پاره می‌شود لیکن از جنگ با زنی است و شتر و گاو و بز اگر چه صاحبان آن ندکوبند آن
 شکار می‌گفت ابتدا حلال است که آنی بجلای عایشه شرح الوقایه و السراج المینر و جامع الرموز و اللخا
 و عیند که فارسی کنگ و میش عربی آن جاموست حلال است با جماع و همچنین موشش و آن در سینه
 و شیر بسیار می‌دهد و جبهه عظیم دارد و شیر آن لذت شیر است و در دهنه مانند سنگ و در که دیگر که با
 و یا آه و مجامست نماید و بجهه بصوت باور پیدا شود آن بجهه حلال است چه مستبر در محل حرمت چه با در
 کما فی الذخیره اذا نزل الکلب الذئب علی شاة فالنبتة توکل فان العبرة للانتهی فی السراجه السبع اذا
 علی شاة او طبعیه تولدت ولد افانیه یحل انتهی و اما کبان بز و گاو و شتر اگر نجاسته هم خورد و دیو و حیوان
 و اگر نجاست در گوشت آنها ظاهر نشود حلال اندلی که اینه احتیاج مبس قبل فنج نازد کما فی شرح
 ابی الککارم و اما التي یحلب بغیره و لا یظهر اثرها فی اللحم لا بأس انتهی و کذا فی البرزخیه و غیره از آن
 علیه السلام قید مالکین تا سه روز مروی است پس آن بجهه تنزیه است احتیاج آن نیست کما فی البرزخیه
 و مار و می‌خورد اندک بکس حاجت مله ایام لا تنزیه انتهی و هر چه از اینها را که عادت خوردن نجاست
 و دیگر هیچ چیز نخورد و پس شستن بجهت بدبو دار شدن آن کرده تحویلی است و شیر آن هم در سینه
 فی فواو می‌خورد و لایوکل بجلاله التي متا واکل الحیة و النجاشه و لا یحلب بقیغیر لها فیکون مستنظا
 یشرب لبنها انتهی و کذا فی المالکیریه عن روایة ابن رستم عن محمد بن و فی البرزخیه المکرره بجلاله
 اذا اقرنت و بهر اینها را بجهت منقته ظاهر و کل لا یشرب لبنها انتهی و کذا فی شرح ابی الککارم و اما

شرح و تفسیر
 این حدیث

و در علت چنین بود غیر با قبل فرج حبش طهرت کما فی البرزخیه و انما یستمر طهرت کما فی الجمله السبعه
 تا تکامل الاجیف انتهی و کذا فی النواذر و الخلاصه و در مدت حبس اختلاف است بعض فقهاء گویند که
 تا یکماه و گاوبست روز و نوزده روز و ماکیا سبب روز کما فی شرح ابی الکاسم فی شرح الشافعی ان الابل
 یحبس البقر عشرين یا و الشاة عشرة و الدجاجة ثلثة ايام انتهی و کذا فی البرزخیه و نوزده بعض
 حمل روز و گاوبست روز و نوزده و ماکیا سبب روز و کجاش یکروز کما فی جوابه الا خلاصه طی فی
 فی النجاشیه الابل تحبس اربعین و البقر عشرين و النعم عشرة و الدجاجة ثلثة و الحصفور یوالان الطیطان
 طهارتها یحصل فی هذه المدة انتهی و نوزده بعض شتر حمل روز و گاوسبب روز و نوزده و کما
 شتر و کما فی جامع الرموز فیحبس الابل اربعین یا و البقر ثلثین و النعم سبعة و الدجاجة ثلثة انتهی
 اکثر شتر و گاودو روز و نوزده و ماکیا سبب روز و برهمن است فتوی کما فی جامع الرموز و الخلاصه
 فی الاولین عشرة و النعم اربعة و الدجاجة ثلثة کما فی الکبری انتهی و فی السراج المیزر فالدجاجة تحبس
 ثلثة ايام و الشاة اربعة ايام و البقر و الابل عشرة ايام و هو المختار انتهی فی النجاشیه فالدجاجة تحبس
 ثلثة ايام و الشاة اربعة و الابل و البقر عشرة و هو المختار لان الطیطان یتم حیصل هذه المدة انتهی فی جزأ
 المقتضی و هو المختار انتهی فی جوابه الا خلاصه و هو المختار و انتهی کذا فی فتاوی قاضی فی شرح مشکوٰۃ فی شرح
 عبد الحق الدهلوی فی خیال فقیر می گذرد که بناء این اختلاف بر حصول طهارت است یعنی رامین برهمن
 اختلافات بر اختلاف طهارت اینها متیقن شود همان است حبس است یا بنایش بر ثبوت ضرورت است
 بحکم مسأله اصولیه الضرورات ترجیح المخطوات یعنی چند آنکه ضرورت شدید برای فرج اینها خواهد شد
 درین صورت کمتر برینها و علی این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چند آنکه ضرورت شدید نخواهد شد
 حیاطا اکثر آنها بر این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سنگ قیقله یا بزجای کرد و بجهت پیدا
 که بر شش هر سگ است و باقی اعضاء و سوائی سرشابه بر زنند پس پیش آن دانه و گوشت

۳۱
میباشد. ه شوند اگر دانه خور و معلوم باشد که سگ است لهذا حلال نخواهد شد و اگر دانه خور و پس حلال است
گوشت آن ای سرخس افکنده شود و اگر بر و را خور و پس از خوابند و اگر آواز مثل آواز سگ پیدا شود
که آن سگ است چیزی از آن خورده نشود و اگر آواز مثل آواز بر ساز و پس ش افکنده شود و در
سراقی گوشت خورده شود و اگر بر و آواز داور و بر و پیش آب نهاده شود اگر از زبان خود

معلوم شد که سگ است حرام شود و اگر از دیوان نوتشد معلوم شود که بز است حلال شود و اگر گوسفند
بچه نوتشد مع شرط پنج بچ نموده شود و اگر از آن کرش یعنی شکبه که پندی آرد او چتری گویند بگوید
حلال باشد و بز است سبای سر خورده شود و اگر از آن سبای یعنی بود با که پندی آنها را شری گویند
بر آید خام شود و که سگ است خورده نشود کانی فدا می قضی ان الکلب اذا علی الشاة فولدت ولدا

لا يوصل له كتاب يتناول العلف لم يتناول اللحم رمي اسمه ويوصل لمسوى الراس من اللحم فانه يكون

تا و لها جميعا يضربان مخ لا يوكل شيء منه لانه كتب ان افوت يرمى راسه ويوكل ليهوسى الراسان
الى بالصوتين جميعا يفرح فان خرج منه الكرش يوكل ليهوسى الراسان خرج منه الامسا ولا يوكل منه شي
انه كتب انتهى وفي السالكية هكذا ومخير في زيج بصورت سگ زاييد استعاش بطور مذکور کرده
ساجو الاصل شاه لث له بصورت الكلب فكل من صاغ مثل الكلب لا يوكل ان صاغ مثل الشاة يوكل وان

صلح شما ایضاً ما و بین من و شما باللسان یو کل لانه کلیت شمس با بقم یو کل لانه نشاء و ان شمس
جمیعاً یوضع اللبن و اللحم قبله ان کل اللبن یو کل ان کل اللحم لا یو کل ان کلها جمیعاً یخرج ان خرج الامساکیا
ان حج الکرش یو کل انتهی و کذا فی السالمکیه و گنید که آنرا بفارسی کر گدن و برنی جرش بفتح جیم
در گدن که کذب فتح کاف و غمریس کسیریم و هریس کسیر با گویند و ان حیوانی است که یک استخوان دراز بطن
شمار بریشانی دارد و چشمها میس نهایت خرد و سرخ می باشد و از قشیر و پوست و از پوستش می خرد

که چهره آن غایت سخت است و کثیر حیوانی با وی متفاوت تواند کرد و در بر بان قاطع مذکور است که گداز
اول و کافیه می آید الی سجده جانوری باشد شبیه کجا و پیش بر سر پیشی شایخ دارد و گویند بجهت آن شکم مادر
سال می اندازد و بعد از یک سال سر از فرج مادر خود بر می آرد و گیاه می خورد و بهیچ بن تا چهار سال بعد از آن
بر می آید و می گویند که بزرگو حکمت چنان است که زبان مادر او بسیار درشت است و بجهت در نهایت از کتایب سیدین
و پیش از پاره شود و هتبی و بکنه قال صبا حیوة یحیوان حکمتش آنیکه حلال است نزد امام ابوحنیفه و ابو یوسف
رح چنان تند گاو میش است و نیز بجهت آنکه چیزی حرام نمی خورد بلکه گیاه می خورد و در نزد امام محمد و
حرام است بجهت مشابهت آن با قتل فی غضب المیرا قلعاً عن الخیرة کل یحرمش حلال عند الامام ابی یوسف و امام محمد
ابری خلفا لحکم رح لانه کافض استهی فی جواهر الاطلاعی یحل کل یحرمش لان علیا رض کان جالسا
تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاء یحرمش و له ان یضرب علیا فاخذ علی کرماً و وجهه و ضرب علیا بطن
و زوجه قال کلوه فانه ترجع الی ارضی فاجبره بکلک رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال علیه السلام قال
علی صحیح و ابی یحرمش و انه لم یخالک الخ الالباس و لها قرن فی ما سنها و یسبها الناس کعدن کینه فی ریح اللغه
انتهی مردم که از عیال انسان می گویند حرام است بجهت شرف و کرامت که کافی حیوة بجهت استیلا
این سعد بن ابی وقاص قال لا یوکل انتهی و سناسن قصص الانبیاء مذکور است که سناسن غی ان حیوة بجهت
شکل زیاده و اندام ناطق نیستند و مردم با آنها و طلی می کنند و از آنها فرزندانید و در حاق بلا است
مثل شواء است چنانکه مولوی عبدالرحمن جامی در سیمه الابرار می فرماید ع سجده اناس من سکن
رسالة تعین شواء حرام است بجهت شباهت بهی و براق که آن گوی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
بهی ساج بران سازند و بجهت جنبان وقت تشریف بر یک زامردم یک یخ با یکدیگر
راز خود و زراست بر دانا و بخت آن اگر ممکن الوجوه باشد بدست یک حکمت است که کافی حیوة بجهت
حکومت آنکه بجهت کثرت بیا با خار سید حال با ناسهیل ع انقشه حکام حیوانات مندرجه فصل در نوشته

در سجده
در سجده

در سجده
در سجده

در سجده
در سجده

سجده	فارس	عربی	حکم	سجده	فارس	عربی	حکم
باگیم	شیر	الحمد	حرام	باگیم	شیر	الحمد	حرام
پیشتر یا	گرگ	ذک	حرام	پیشتر یا	گرگ	ذک	حرام
چند بار	پیشتر	x	حرام	چند بار	پیشتر	x	حرام
چند بار	چنگ	نیمه	حرام	چند بار	چنگ	نیمه	حرام
چیتا	یوز	فهد	حرام	چیتا	یوز	فهد	حرام
پیشتر	رواه	قلب	حرام	پیشتر	رواه	قلب	حرام
چنگ	نفسا	ضبیح	حرام خلافا لشامی	چنگ	نفسا	ضبیح	حرام خلافا لشامی
سجده	گرگ	سجده	حرام	سجده	گرگ	سجده	حرام
کت	سگ	کلب	حرام	کت	سگ	کلب	حرام
x	x	سجده حیوانی است بزرگ از گوش در گشتان نیم پیشتر تفصیل قدیم	حرام	x	x	سجده حیوانی است بزرگ از گوش در گشتان نیم پیشتر تفصیل قدیم	حرام
x	x	سجده حیوانی است بزرگ از گوش در گشتان نیم پیشتر تفصیل قدیم	حرام	x	x	سجده حیوانی است بزرگ از گوش در گشتان نیم پیشتر تفصیل قدیم	حرام
x	x	سجده حیوانی است بزرگ از گوش در گشتان نیم پیشتر تفصیل قدیم	حرام	x	x	سجده حیوانی است بزرگ از گوش در گشتان نیم پیشتر تفصیل قدیم	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام

بجے	فارے	عسے	حکم
سور	خوک	خنیز	حرم
ہاتے	پیل	میل	حرم
گد باب	خرخانگے	حماراہلی	حرام خدا نا لامام مالک
نخند	ستر	بغسل	حرام
گد ہانچکے	گورنہ	حماروشے	حلال
گہوڑا	سپ	مدرس	مکروہ تحریمی
کھنڈا	خروگوش	ارنب	حلال
اونٹ و شے	دھک	دوبر	مذابی
بابا شد یا	شتر	آبل	حلال
کائے	گاؤ	بھتر	حلال
پیل	نرکاو	بھتر	حلال
بکرے	بز	منکے	حلال
مہرن	آہو	سنبے	حلال
بندے	فارے	عسے	حکم
سرگاسی	کابوچے	مہا	حلال
بارہنگا	کوزن	ایق	حلال
بکری شپ	بڑکوپے	وعل	حلالین
پیٹ	میش	مٹان	حلال
دنبہ	ایض	گنیش	حلال
مینڈیا	میش	زکبش	حلال
ہنیا	گادیش	جاموس	حلال
بزرگ کاؤ شتر کہ بچنے	جلاہ	مکروہ تحریمی	
بجڑیاں گد و شتر کہ بچنے	ایض	مکروہ تحریمی	
گنڈ	کرگدن	جریش	حلال
سے	مردم	انسان	حرم
x	نناس	x	حرم
x	x	براق	مکروہ تحریمی

تجمل دوم در احوال پزند با حلال نیست خوردن گوشت پزند با که نخورند و از پنجه خود
 شکار سازند مانند چرخ اگر جان بگوزی است شکاری سیاه چشم معروف و نیز آزار صقر بفع صابر
 و بهند می باشد باز می گویند آن طایفه است که نمی شود در گشتی در پریدن نیست یا سب است
 و باز دومی خفیف از کدانی حیوة الحیوان عربی آن باز نیز است و همین در بهند می تن و اگر گشت
 بهند می گزید و بهند بی شکر بفتح نون و سکون سین گویند و آن مرغ مردار خوار باشد و عمری بسیار
 و بلند بوده بعضی گفته اند نیز سال عمرش می باشد و دشمن شیر و دمودی آن است و عقاب
 عین آن مرغی است شکاری معروف و بفارسی آنرا که بضم جیمه و فتح لام گویند بعضی می
 مشدومی خوانند و گفته اند که آن از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوسی عطرد
 بقا شنید بهیچ وجه و چون بچش از میوه تر آید آنرا برابر آفتاب نماید اگر آفتاب نماند توان کرد آنرا نکند
 و الا از بلند می فرو افکند تا هلاک شود و گویند پرش بر تیر نکند و نوشتن بالقوه می کند بجهت
 کج بودن نوشتن قوه عبارت است از مرضی در آن دمی مردم از جانب چپان بگیرد و می نماید
 باشد که همین نسبت فارسی است و بهند می تن و آن جان بگوزی است شکاری سیاه چشم که چنگ تر از باز باشد
 بهربانی آنرا با شق بفتح شین خوانند و بنات بحركات ثلثه در با که آن مرغی است تیره رنگ مردار خوار
 صغیر و ضعیف مانند کجشک یا شکار ساز و دشمن این آن مرغی است سیاه چشم معروف که فی السیر است
 و لایحل کل فی صلب من الطیر كالصقر و الباز و النسر و العقاب و الباشق و البناث و الشایب است
 و حداده بکسر عاء مهله و فتح و ال مهله و بهند و نام در آخر اخس پند یا شکاری است جیفه خوار است بلند
 و بهند و دو بجهت میدهد و گاهی تنه و در طبعش داخل است که در طیران قف می نماید و این مرغ غریب
 حاصل نیست کدانی حیوة الحیوان آنرا بفارسی غلیراز و غلیج و بهند می چلی می گویند شهرت آن که سال
 آوده و سالی شود و این نیز داخل در حکم مذکور است کدانی جامع الزموز و البرجدی و الباکیریه

در جمیع البرکات و قنص بفتح فاکه آن از پرند های جوارح خرد تر است و گنیشکارا شکار می کنند و گنیشکار
 باشد می شود که از این خرد می باشد حرام است کهانی حیوة الحیوان الغضویع اضواء الجوارح نقشا بصیر
 بعد مشهور و موصوفه الباشق فی الشکل الا انه اصغر منه بحرم اکلہ بحج انواعه لنبیه صلی الله علیه وسلم
 اکل کل فی باب السباع و محلب من الطیور رواه سلم عن یحیی بن مهران عن ابن عباس رضی الله عنہما
 و بعد قال اکثر بل العلم انتهى و شبه که آن پرند هاست معروف مشابهه شاہین که برتر از شکار می کند
 لهذا حرام است و خطاب فتح عین جمله که آن پرند هاست معروف در طیور عظم بحسب جبره بود و قابل
 شکار می باشد و از قدیم میان مردم بود پس دان ایست یافتند چنانچه در وقت حضرت خطبه
 صلوة الله علیه حبس عاشران معدوم کشت کهانی حیوة الحیوان و از ابصار سی سمرغ گویند در
 شرح مقامات حریری و چه شمیله ش سمرغ مذکور است که بر یک از عقاب بنزله سمرغ است و در بیان
 آنرا بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکور است که عقاقوری یکی از شاه طیور است چه
 چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و بجا دیگر حیوانات که از و چنانچه صفت او شاه است و در
 و بقصد سالی می کند و بعد از سه صد سال بضمیه بند و در سستی پنج سال چرخ از ضمیه بر آید و در بعض
 کتب نظر آید که عقاب هر حیوانی را از وحوش و طیور که یافتی صید کردی روزی طعمه نیافت
 تا آنکه طفلی را بر دشته بر و روز دیگر زنی صاحب و فرزند صغیر را میان پاها می خود گرفته
 به دهن آن دیار در بر خ شده شکایت نزد حضرت خطبه بن صفوان سپید خود و بر نزد ایشان عاگرد
 که ندای انیل این قطع کن آخر الامر صاعقه آرزو گرفت و بسوخت فقط و چون که آن شکار است
 و درین سول علیه السلام تا قیلم قیامت باقی خواهد ماند لهذا اعتبار وقت وجودش را خواهد
 و شکره که این نعمت فایده سستی و بند سستی مثل آنرا ابصار سی بنویز گویند و آن مرغی است شکار می هر دو
 از بعض باشد که از آن کون جگت بود و در هر شش شکل نیست و شکر آنرا که بخارسی را که گنیشکارا شکار می کنند

سنگین ششین مجید و ضرر و بضم صاد و خط گنجینه و آن مرغی است نشانهای سخن و پند و اندرز
میشود از اخیل نیز گویند و در بلاد روم و شام و خراسان و هند بسیار است چونکه به نیت خود یا
راشکاری نماید بندگان حرام است کفانی السراج المینر و العالکیتیه و خزانه المقتدر فی البرزخیه و دیگر
الصدرا انتهى و کفانی شرح المکوه للشيخ عبدالحی الدهلوی و در ذوق بضم زاء معجمه و تسدید را و جمله
است شکاری میان بازو باشد کفانی حیوة الیحوان و نزد صاحب صحاح و صراح و ذرا این است
که بازو سفید را گویند و صاحب معثور گوید که آن باشد خرد است با بجمه هر چه باشد با چونکه از پیچ خود
کشی بندگان حرام است کفانی حیوة الیحوان الذرق بحرم الکله انتهى و در هیچ که آن پرنده است تشبه
و از عقاب که تاه می باشد و سرخ بسیار بود و آنرا بفارسی و برادران گویند سبب چون قصد صید
می کند اگر عاجز شود دیگری بدوش آن پرنده کفانی البرهان نتهی الارب چونکه آن پرنده با شکار
در حرمت آن شکل نیست و ترستی بضم تاء و سیم که آنرا بفارسی ترستائی گویند و آن پرنده است شکاری
و آن حرام است و در ضم فتح را و جمله و آنرا بپند می هر گلیه نامند و آن پرنده است مردار خوار الملق
یعنی سیاه و سفید آمیخته مشابهت بر گیس کرده تحریمی است کفانی الهدایه و کرم الاکل الرخم انتهى
و کفانی خزانه المقتدر و سقر که آن برابر شاهین می باشد و دو پای آن می شود و در بلاد
تیرند کفانی خود می سازد و در بلاد ترک بسیار است چون از جوارح طوطی است بندگان حرام است که آن
حیوة الیحوان و نزد امام مالک حرام است بسیار مذکور و جلال اندک کفانی مقتضب الايضاح المشهور بجامع
فان الکاباح ذلک کله انتهى و زراع گشت که آن پرنده است کوتاه جبه و سیاه و سیاه بدن
فی جامع الرموز و فتاوی قاضی حاج نیکه و آنه غله می خور و در ناپاکی نمی خورد و بندگان حرام است
مضائقه نذر و مکروه نیست بل مباح است باتفاق کفانی الوقایه و حل غایب و کما یتبی فی الهدایه
ولا بأس بالذرع لانه یأکل الحبوب انتهى و خور و نای غی که یعنی خور و مکرنایاکی و جبه مذکور را و

سینا و سفید آینه می باشد کذا فی البحر جندی طالع نیست مکره و تحریمی است و از ابعث است

کما فی الهدایة و لایه کل الابقع الذی یاکل الحیف انتهى فی شرح ابی الکلام و لا الابقع الذی یاکل الحیف

لاکله الحیف لانه ذو غلب من السباع انتهى کذا فی جامع الرموز و فی الشیخی شرح مختصر الوقایة لانه

باکله صابرا کسباع الطیر انتهى و فی الدر المختار لانه ملحق بالخیاش و کفایت فی استخراج الطباع السلیمة

انتهی و فی النسیة انه مکره انتهى کذا فی الحیط و زاعی که دانه بهم خورد و ناپاکی هم خورد و در انهام ابو حنیفه

رح طالع است بی کراته و نزد امام ابو یوسف امام محمد رح مکره است و فتویٰ قبول ابو حنیفه است

النسیة و یخرج یخلط باکل الحیمة و الحیف مکره و غیر مکره عند ابی حنیفه و مکره عند ابی یوسف

انتهی و فی السراجیه و قال صاحبها یکره انتهى و فی السراج النیر و الذی یاکل الحیف یحب کل

الاصح و هو المختار انتهى و فی جامع الرموز و الاول اصح کما فی النسخة و غیره انتهى فی النبی الیوم

اصح انتهى و فی النامکیة عن ابی حنیفه رح انه لا یاس باکله و هو الصحیح علی قیاس الدجاجة کذا فی المطبوع

و فی خزائن المفیین یکل علی الاصح انتهى و زاعی هو الحی که سیاه و غریبه و بسیار پشیمان و آن در صحرا ماند

و در آبادی کمتر آید و از ابعث غدا ف بضم غین معجم و بفارسی کلغ می باشد طالع نیست کما فی الهدایة

و کذا الذئب انتهى و خود در غی سیاه و سفید که از جنس زاع است و مکره و در زاعی با و از ابعث

حق می بود و بکر از ابعث و بفارسی آغله و هندی آرمه که گویند نزد امام ابو حنیفه رح مضائق

ندارد مکره نیست چه آن نجاست دانه بهم خورد و می خورد و پیشان به یک گن دید و نزد امام ابو یوسف رح مکره است

چه آن اکثر ناپاکی را می خورد و مکر فتویٰ بر قول امام ابو حنیفه رح است کما فی الهدایة و قال ابو حنیفه رح لا

باکل العنق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاجة و عن ابی یوسف انه یکره لان غالب کله الحیف انتهى

الریعی و الاول اصح انتهى فی النسیة و ما یخلط کالدجاج و العنق فلا یاس باکله عند ابی حنیفه و هو الاصح

لان التبی صلی الله علیه وسلم کمل الدجاجة و بنی ما یخلط انتهى و فی فتاویٰ قاضیان و عن ابی یوسف قال

حال با حقیقت عن بعض فقال لا باس فقلت انه يا كل النجاسات فقال انه يحيط النجاسة
 في الاصل عنده ان يحيط بها فتش من اخر كالجلج لا باس وقال ابو يوسف يكره لعقن كركم
 الذي جازحه الخلاء انتهى كذا في جامع الرموز وجمع البركات والبرجندى شرح الاثنا عشر
 في الشئى وصل لعقن عن ابى حنيفة لا ياكل كسبا بحيف فاشبهه بالجلج في كذا بحب النجاسة وقال
 ابو يوسف يكره لان غلب ما كوله النجاسة انتهى وجمعا في حقيقته كذا في الفارسي يعقوب كلبا كان فاس
 گویند واطلعت نسبت بر مقدار ما کینان قرار وهرز وپاسخ دار ووزاد و قسم مذکری از رنگ روست
 و در هم رانگ و در سخن کذا فی منتخب البرهان حیوة حیوان در میندسی از احوال گویند و در
 آن شبنمیت فی حیوة حیوان کله حلال اتفاقا انتهى و بشیر که بفارسی از شهر مکه تار و پود
 از شهر گویند و آن پرند هیت شباهت به کلبا که آن گویک تر و زرد و باز و سی آن
 سیاه و سفید رنگ می باشد و در حلت آن شبنمیت کما فی حیوة حیوان التبعیج حکم کل است
 و لال که آن مرغی است از مرغ غاچش از مقدار کفشک های سرخ و نقطه های سفید سیله بدن
 و نهایت خوش آواز و جنگ آن از عجایب است و بفارسی از مرغ گویند و ماده آن از مرغ
 بضم می گویند و در حلت آن شبنمیت و علی هذا التبعیج در حلت چو کلبا که چرم پاریسی آن پند هیت
 بقدر کفشک مال سیاه رنگ شکی نیست و فی کشته که آن مرغی است بمقدار فاخته و از بعضی شقراق
 که شبنم بفارسی سبز گویند و آن سبز رنگ بصری میخند باشد و ناجی هم بر سر دار و مانند بد
 کذا فی البرهان حلال است و هبای که لغت فارسی است و در آواز و وی میخند و از استخوان
 ربا نیز گویند و آن مرغی است بزرگ که گرس و استخوان خور و مشهور است که بر هر که سلایه اندازد او
 بپا ستاند و در بعضی از این بضم با و و بیفتد لام گویند کذا فی تفاسل اللغات و آن مرغی که گویان
 بعضی از شهر و در عهد بضم می فتح را و عین مظهر پرند هیت و بر رنگ یک چشمش سیاه است و در حلت

بعضی از شهر و در عهد بضم می فتح را و عین مظهر پرند هیت و بر رنگ یک چشمش سیاه است و در حلت

شکل نیست کانی حیوة الجحود المرته حکمها حل الاکل انتهى و شدی که از انفارسی شیخ و غیر این خبر رو
بفتح جیم و قتل بضم قاف و قد یدسم فی شمس بغير فوج حلال است در سواد نام مالک ح حلال است
که با بنظر که بر دیگرند آن سرش او بریان نماید از این حلال شود چنانکه شکارشکی است پس مال
مثل حال دیگر حیوانات بری است که بدون قتل حلال نشوند و دلیل آنکه علی السلام است که از هر حیوان
و دار قطعی از ابن عمر رضی روایت می کنند حلت لنا سبائهم و ما انما لیسنا فالیسک الحرام و اما الدیان
فالمکذوب و الطحال پس این حدیث معلوم شد که جزا اگر چه خود بخود بمیرد تا هم حلال است و پیرسیده
امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه از جزا و خود بخود از نام است آنرا کانی الوفاية و حل الجراد انتهى
و فی المهدایة و لا باس بكل جسد و بلا ذکوة و قال مالک ح لا یجوز الا ان یقطع الاخذة راسه
و یثوبه لانه صید البر فلا یجوز الا بالقتل کانی سائر و احیة علیه روایة و سل علی رضی الله عنه
عن الجراد فقال کله و ذراعه من فصاحته و حل علی باحة و ان یقتل نفعه انتهى و فی الکفاية فانه
قیل و ان یخبر یخالف لقوله کما حرمت علیکم الیتمة و فلما یذ ان یخبر مشهور و مولد بالا جماع بخبر مخصوص
به انتهى و در بنور بضم زاء معجمه بهند می آنرا پیر و بفارسی آنرا کت گویند و آن جانور است پیر
که در نفس آن پیرت و آن بجهت مودی بودش حرام است کانی المهدایة و خود و زبور که در
روح نیامده باشد حلال است کانی شرح ابی کارم علی مختصر الوفاية قال قاضی فی الامین و الذنور قبل
نفع الروح فیه لان لا روح له لایسی میته انتهى و کذا فی جامع الرموز و العالما کثیرة قالوا
من الطیرة و خزائن الفصین و الذبازیة و السراج المینر و حصل بفتح حاء و هاء که آن مرغی است بزرگ
عظیم از بط و سیار خوار باشد و باهی می خورد و جمش حوصل است و در حلت آن شبه نیست
کافی حبت الجحود بحصول حکم الحل انتهى و قرآن بفتح قاف و قد یذ و هیکل از آیه بود
و آن مرغی است که تول خود را بر شاخهای درخت میزند و سوراخ می کند و آن حلال است

ایسے شخص کے لیے
مکرمہ کی دعا ہے
یعنی تو اپنے لیے
سینا میں امن

ما شاء الله

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

دارالافتاء دارالاحیاء

حیال است و در بزم هر دو با سکون الیهین لغت و رهندی شعل و آنرا بفارسی گویند
 و آن مرغی است سیما که کلک و بر سر تاج دارد و حلال است بدون کراهت که فی الحقیقه ناقص
 و اوقات اناطقی لباس با کلاه بلند بدنتی و بکذا فی جامع الرموز و العالمگیریه و السراجیه و البرزخیه
 و عناس بفتح و ال که آنرا و قیس نیز گویند و آن پرند هبست کوتاه از صرد و سیاه سفید
 طوق دارد و در مقام سخت دارد و در حیات آن شبهه نیست که فی حیوة الحیوان الد عناس الطائر الصغیر
 انواع القصایر صغر من الصرد مطوقا بسواد و بیاض شدید لظفار حکایه محل لانه من انواع القصایر
 انهی و پرند های که از پنجه خود با شکار نمی سازند بعضی از آنها پس آدم می گیرند مانند ماکیا بهیم
 اشام که عرب آنرا و جاجه گویند و بطا که هندی آن بطج است و آن مرغی است سفید که آنرا و خا
 فیه رند و بعضی از آنها وحشی می شوند مانند کبوتر که آنرا بعضی حمام بفتح حاء و جمله بفارسی گویند
 و کبش که اهل هند آنرا چیر یا و عرب آنرا عصفور بضم عین می نامند و آن مرغی است کوچک و خانه
 آشیان بند و منتر سر آن قوت باه دهد و بفتح بضم قاف که آنرا بفارسی کبک غیر مرغی گویند و آن
 مشهور است و کرکی بضم کاف که آنرا بفارسی کلنگ می گویند و آن پرنده است که در دنگ و دراز گردن و شکاف
 کند و خورند و پرگاه نیز درم آنرا بر سر نند کذا فی البرهان مانند اینها این همه حلال اند با جمیع کما فی
 مجمع البرکات و الا مخلص من الطیر فالستاس منه کاله جاج و البط و الهو حش منه کالحمام و العصافیر بفتح
 و الکرکی و نحو ه حلال باجماع المسلمین کذا فی العالمگیریه ناقلا عن البدیع انهی و روسی البخاری و مسلم
 عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال رأیت رسول الله یأکل لحم الدجاج انهی کذا فی الشکو
 و در قاموس است که و جاج را طلاق می کنند بر زواده و حترق بضم خاء و سجد شدید را و جمله
 که آن از قسم عصافیر است لهذا حلال است کذا فی حیوة الحیوان و سکوسی بفتح سیم که از اسمانی بضم
 سین نیز گویند و آن مرغی است سفید شبیه به شیو لکن آن کوچک تر و آنرا بفارسی وریج بفتح

و او و بھندی کو گویند و آن بر بنی اسرائیل از تہان نازل می شد حلال است کما فی حیوۃ الحیوان
 لیس کلہ بالاجماع انتہی و شحور کہ آن پندہ است سیاہ و بزرگ کجھنکند می باشد حلال است
 حیوۃ الحیوان الشجر و حکمہ کالصفور انتہی و شفتین یکسر شین لفظ یونانی و بعضی از آیام بفتح یا
 شاہ تھانی و بفارسی بوی تیار و بھندی بگلا خوانند و آن پندہ است در از گردن کہ بر کنار آب
 می نهد و ماہیان را می خورد و از کلنگ کہ چک تر و آن حلال است کما فی حیوۃ الحیوان شفتین حکمہ الحیوان بالاجماع
 انتہی و صعوہ بفتح صاء کہ آن مرغی است کہ چک سرخ سینہ بقدر کجھنک و آن خطہا می سنیا
 بر پشت دارد و دم خود را بر زمین می نهد و بھندی آن ممولاد و فارسی آن سنگا نہ و مرغ فاک
 و سیر بچہ است و آن حلال است چہ آن از قسم عصافیر است کما فی حیوۃ الحیوان لصعوۃ حکمہا کالعصفور
 انتہی و چند دل کہ از ابقارسی چکاوک و بعضی قبرہ بضم قاف و تشدید بار و موحده گویند و ماہیان
 مرغی است از کجھنک اندکی بزرگتر و خوش آوار و باج بر سر دارد و کذا فی تفاسیر اللغات و در حکایت
 شبہ نیست کما فی حیوۃ الحیوان حکمہا حل الاکل انتہی و مرغابی کہ از ابقارسی و از بکسلاف تشدید
 و او مرغ فتحش و بفارسی مرغ گویند و آن مرغی است سفید و سیہ فام بقدر ماکیان و آن حلال است کذا فی
 فتاویٰ قضای خان و خواص بفتح عین تشدید و او و نورس بفتح نو کہ آن مرغابی است بقدر کہ بوی
 و یا اندکی کلان تر از نورس و مرغابی پر دو خواص بر سر پیاہمی نشینند و ہر دو خود را ہلہ او
 انداختہ ماہی بر می آرند و بھندی آنها پندہ بی است و آنها حلال اند و بعضی ہر دو با کہ
 آن لبت عربی است و در بھندی مثل آن مرغی است کہ ہزار و ہشتاد است و از اعدیہ
 نیز گویند از اقوام کجھنک است لہذا حلال است کما فی حیوۃ الحیوان الفندلب حکمہ حل الاکل لانیہ الطیبات
 انتہی و کجھنک بہشت مانند مرغابی گردنش از گردن مرغ طویل می باشد حلال است کما
 حیوۃ الحیوان الفندلب طائر و عرقہ اطول من عرق الاور حکمہ حل لانیہ الطیبات انتہی و تقاریر بعضی

۱. پنجم چون آن پرندہ است از قسم کجشک نهایت کوتاہ می باشد حلال است و واجبہ مردہ کہ از شکم
 واجبہ بعد از جگر بر حق است پنجم اعم از آنکہ پوست آن سخت شدہ باشد یا نہ کافی جمع البرکات
 ۲. ششم جگر و معده از اجزای حیوان است و با سوا شد قشر یا اولم شد قشر یا کذا فی فتاوی
 ۳. زائحوالی انتہی و حتمہ بضم جاء ہبلہ و تشدید سیم و راء ہبلہ قسمی است از پرندہ ہا مانند کجشک و آن
 ۴. حلال است با جملہ کافی حیوۃ الحیوان الحمرۃ بضم الحاء و تشدید لیم و بالراء ہبلہ ضرب من الطیر کا
 ۵. الحکم اخلاص بالاجماع لانہا من انواع العصافیر انتہی و رد ہدیتہ بفتح راء ہبلہ کہ آن پرندہ نسبت دور
 ۶. منطوقہ خصوصاً مسجد اکرام بسیار می باشد و مشابہہ کجشک است پس در حلت آن شبہہ نسبت کما
 ۷. حیوۃ الحیوان الرد ہدیتہ بفتح الراء طار و ہر کثیر کہ خصوصاً بالمسجد الحرام شبہہ العصافیر انتہی
 ۸. وہم جان بضم صاء ہبلہ کہ آن پرندہ است معروف نزد عوہ حلال است کذا فی حیوۃ الحیوان و مورد
 ۹. بضم سیم کہ آن مرغی است مشہور و عرب آن طاؤس و ابل فارس آنزافا بکسر فا کویند حلال
 ۱۰. بدون کراتہ و نزد شعبی ح کروه است و اکثر فقہاء فتوی بر قول اول داده اند اگر بیضی
 ۱۱. قولانی ہم رفته اند کافی التہذیب شیخ القدوری لاباس باکل الطاؤس انتہی و فی مجمع البرکات
 ۱۲. ولا باس باکل الطاؤس و عن الشعبی کیرہ شد الکراتہ و بالاول یفتی کذا فی الحما و تہ انتہی
 ۱۳. الیراج المیر و لا باس باکل الطاؤس و بہ یفتی انتہی و فی الضمات و عن الشعبی کیرہ شد الکراتہ و
 ۱۴. انتہی فی جوابہ الا حلاً و لا باس باکل الطاؤس و قیل کیرہ شد الکراتہ و بالاول یفتی انتہی و مورد
 ۱۵. بیضیہ طاؤس درست است و نزد شعبی کروه است کذا فی التہذیب شیخ القدوری و منوط بفتح
 ۱۶. عشاء فوقانیہ و لون و تشدید و اد و ضم آن کہ آنرا صافتریز کویند و آن نیز بہشت و تیکہ شب
 ۱۷. می شود از گوشہا می خانہ خود می آید و گرد آن دوران می نماید تا صبح و اگر از مرغی باشد
 ۱۸. آن یا و فارغی است آن حلال است کافی حیوۃ الحیوان التواط فی الکفایۃ تہذیب

وفتح البوق وضم الواو المشددة وهو طائر ولا يزال اذا قبل عليه ليل قتل من رؤيته ويدور في
 دولايا خذه انحرار الى الصبح خوفا على نفسه حكمة لانه نوع من العصافير انتهى وخرش بضم ضا صبح
 وفتح را واهله که آن پرند هیت هر دو سفارش قیق باشد و در دم آن نقطه سفید می باشد و
 حلال است کانی حیوة الجوان الضرس حكمة لانه نوع من العصافير انتهى وخرش بضم ضا صبح
 وگاه می بردخت هم و منقاری دراز دارد و در گش سیاه و سفید بود و آواز دراز کند و بفا
 آواز بزرگ گویند و آن حلال است و سرخاب بضم سین که لغت فارسی است و در نزد واهی بند
 مستعمل است کذافی نفائس اللغات و زود ماده اش را در هندی چکوی چکوی گویند و عوب
 فحام بضم فون گویند و آن مرغی است که بزبان در شب زاده جد می ماند و یکی دیگری را نمی بیند
 و آواز می کند و هر یکی جانب آواز دیگری میسرود و نیمه شب بقرار می ماند و آن حلال است کانی حیوة
 الجوان النحام حكمة لانه من الطیبات و لان البنی حكمة هندی و قطا بفتح فاف که آن مرغی است شک
 خوار و آن حلال است با جلع کانی حیوة الجوان حكمة لانه من الامام انتهى و قوقیس که آن
 پرند هیت هیزم را راجع سازد و بزبان خود را بنول داده خود میزند تا اینکه تش از آن
 پیدای شود و هیزم را بشعله می درآیند و آن هر دو زود ماده و زبان محترق می شوند و حاکتر
 می گردند و در یکبار یک گستر باران افتد که میانی را بدیشت و آواز پرهای رویند و پرندگی می نماید
 و آنهم همون که می کند تا اینکه می چاند و کذا قال القزونی و صرح حکمش دیده نشد و قفس مرغی
 است بغایت سفید و منقار میانی دارد و در پنج جود را خباب بسیار و چون از تحویل قوت عاجز گردد
 خرس خاشاک آن قدر جمع کند که خود میان آن نشیند و سر رایدن آغاز کند و مرغیان بسیار گرد
 گردش قرار می گیرند و آن را بر هم زند و دم بدست ترخم نماید و از حرکت بال آتش عادت شود و
 و در آن فاشک گردان در میان آن سوخته شود و بر خاک و مطوبت و هنی جمع شود و از آن

بعضی از اینها
را در کتاب
مجموعه
نور
الهدی
درج کرده
است

و این جرم است بزمب جفی و شافعی که درانی رساله بعضی الشعراء و در بعضی
بعضی از اینها در این جمله که از بقا رسی همگامی گویند و آن از طایفه نزرگ تربیت معلال است
بلا شبهه خفاش بضم خاء معجمة تشدید فاکه از بقا رسی شیر و پهنندی چمگام گویند و این
بجهت بودن صاحب ندان پس نبع شد و بسع اعم است جوارح طیو و جوارح بهائم را که اکثر ستمها
در جوارح بهائم است که درانی البر جندی می لی فادوی قاضی خان لایوکل الخفاش لانه ذوات است
و در بعضی طحال است که درانی جامع الزهور و لا باس بالیسین می خفاش الخفاش فی روایت است
الخطا است فی البر جندی ذکر فی الحیطان الخفاش اختلاف المشایخ انتهى و فی الکفایه و اما
الخفاش فقد ذکر فی بعض المواضع انه یوکل فی بعضها انه لایوکل انتهى و بکذا فی العالمگیریه و
فی المصنوع و الدر المختار و فی البرزخ و لا یوکل الخفاش لانه ذوات انتهى و فی حیده السحیون
یرحم الله مارواه ابو الحویرث مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم نبی عن قتله و سل عن الامام احمد
نقال و من یأکل قال الفخس کل الطیر حلال الا الخفاش قطعا انتهى و در نقاسن اللغات می و مشهور
که حضرت عیسی علیه السلام بصورت شیر مرغی از گل ساخت و متغذیر از آن فراموش کرد و حکم
الهی آن صغرت جان یافت پس بدو از نظر غایت و جان و حق متکا از قدرت کامله خود شبیه آنرا
در یک خیمه نهی و تدریج که آن پرند است مانند تیر و در زمین نرم مکان خود می گیرد و در
خراسان غیره و بار فارس می شود و فارسی آن رخ روست حلال است که فی حیوة السحیون
تدریج طار که در راج تخرده دره فی التراب اللین کیون بارض خراسان غیر مایل و فارس
که محل عدم تنبأ نهی و در راج بضم و ال جمله و تشدید را جمله که آنرا پهنندی شیب و بقا رسی
می گویند و آن مرغی است کوچک که از بگ شبیه بآن حلال است که فی حیوة السحیون
لها کل انتهى و و یلم بفتح و ال ز تیر را گویند و عکس مانند حکم تیر است که فی حیوة السحیون

که آن مرغی است که چنگ پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید و متقارن سیاه و در سقف خانه
 و مسجد یا آشیانه بند و بفارسی آنرا پرستوک پرستک فرستوک فرستوک و بفرستوک
 بضم فاء و مجرجه تشدید طاء مبداء گویند و تعلق بفتح لام که آن مرغی است معروف که گرد
 و پا و متقارن دارد و دهند آنرا کلک گویند و آوازش لقلقه می شود و آن نوری
 بلند پرواز و درجه چو کلک در بالهای آن قریب سیاه باشد و این هر دو حلال فی کرانه
 کافی السرحیه و لا باس بالکل الخطاف و اللقلق انتهى و کذا فی جامع الرموز و کذا فی
 این معروف عرب آنرا قلولی می نامند حلال است و شتر مرغ که لغت فارسی است و در هند
 مستعمل آن مرغی شبیه شتر باشد و در زمین نهامد بسیار باشد و آن را در ویدان چنانست که
 رسیدن اعظم بوی شوار شود و بقوت پروبال هر دو سید و واز هر مرغی بضیه بیشتر است
 و بضیه اش بعضی چنان بزرگ می شود که یکرطل آب بل زیاد و در آن کج و اعراب یا بضیه
 آنرا سوسم کج خالی کنند و آب نموده ثقبه را مسدود ساخته و در زمینها که آب باشد
 دفن کنند و آن موضع را نشان نماند تا هنگامی که آب نباشد باخا رسند و برآوردند و بپایند
 کذا فی رساله بعض الشعراء و بعض آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیت درین هر دو
 برابر است و این اگر چه پنجه دارد و مکر از پنجه خود شکار نمی کند لهذا حلال است کذا فی جامع الرموز
 و السراج المنیر و فی حیوة الحیوان یکل النعام بالاجاع لانه من الطیبات انتهى و التذکره
 چند و بخری نجوم گویند و آن طایر است در شب پیران می نماید و در روز و اطلا قش و کرمی
 می شود و کذا فی حیوة الحیوان و حلال است کما فی السراج المنیر و البوم یکل کذا فی خزائن
 الفقیه و فی السراج المنیر و لا باس بالبوم فی روایه عن ابی یوسف کما فی التلخیص انتهى فی البوم
 و البوم یکل کذا فی الفوائد فی الطیریه انتهى و کذا فی العالمگیریه و خزائن الفقیه و بوجه

و بعض الشعراء
 و بعض آنرا نعامه
 و بعض آنرا نعامه

مهله و سکون را و در آخر که فی نفائس اللغات پرنده است مشابه بوم کران خردتر از بوم
 حکمتش مانند حکم بوم است که فی حیوة کجوان البوه طائر شبیه البوم الا انه اصغر منه و حکمها کالبوم
 وضع که آن مرغی است از مرغان شب حرام است که فی حیوة کجوان الضوع حکم تحریم الاکل
 علی الاصح که اصح به فی شریع المذهب انتهی و طوطا که مرغی است معروف طلال است که فی اسراج
 الطوطی الذی یقال له طوطا طلال انتهی و ابو برش که آن مرغی است رنگارنگ بهر رنگ
 و لونی دیگر پیدا کند طلال است چنانکه بخشک است و آن شرشور و بوقلون نیز گویند که
 فی حیوة کجوان الشرشور انه ابو البرش حکم حل الاکل لانه داخل فی العصافیر انتهی و گردان
 بفتح کاف و راهله پرنده است که بفارسی آنرا شود گویند طلال است که فی حیوة کجوان
 و حکم حل الاکل بالاجماع و قمری که لغت عربی است و در اردوی هندی و فارسی مثل آن
 طائریست معروف طوق و از رخص که جز که آواز خوش دارد و مویش قیست و سیوه
 که آن پرنده است انکور را بسیار می خورد و زرزور که آنرا بفارسی شارک گویند و آن مرغ
 است سیاه رنگ مانند طوطی سخن گوید و هندی آن نیاست و دوسی که آن پرنده است
 همه با حلال اند که فی جامع الرموز و لا باس بالیس بزی مخلب من الطیر کا قلم و سیوه
 و الزرزور و الدوسی انتهی و که فی العالمگیریه و ختفنی که آن پرنده است عظیم بطرف
 می باشد و کس در زنده ندید و آن قتیکه بوسی زهر را شرم می نماید عرق میدهد و نابینا شود و کذا
 حیوان طلال است و جباری ضمیمه و مهله که طائریست شهبوسیه و سفید بسیار آبی تدریجی می باشد
 و اطلاق لفظ جباری ذکر و شای هر دو می شود که فی حیوة کجوان فی مشکوٰۃ و عن سفینه قال الکلیت مع رسول
 صلی الله علیه و سلم حکم جباری واه ابو داود و تهی تندی هم راوی این حدیث است و صلی الله علیه و سلم
 بر این فاخته بخرامه نیز گویند و آن مرغی است صبا طوق و آنرا در هندی فارسی خسته یا کوب خانی

پسته	فارس	عشقه	خشم	پسته	فارس	عشقه	خشم
ترمتی	ترمتائی	×	حرام	ترمتی	ترمتائی	×	حرام
پیرگید	×	×	حرام	پیرگید	×	×	حرام
×	×	سفر بر شاهین و پاف و ...	حرام	×	×	سفر بر شاهین و پاف و ...	حرام
کوا	زراع کشت	غوالی ذرع	حلال	کوا	زراع کشت	غوالی ذرع	حلال
	زراع پلید خوا	ابقع	حرام		زراع پلید خوا	ابقع	حرام
×	زراع مختلط	×	حلال	×	زراع مختلط	×	حلال
کوا جگلی	کلاغ	خداق	حرام	کوا جگلی	کلاغ	خداق	حرام
مهدو که	عکه	عققق	حلال	مهدو که	عکه	عققق	حلال
چکدر	کبگ	تجکل	حلال	چکدر	کبگ	تجکل	حلال
بشیر	تیهو	تیهوج	حلال	بشیر	تیهو	تیهوج	حلال
لال	سرخ	احمر	حلال	لال	سرخ	احمر	حلال
چرم کوا	×	×	حلال	چرم کوا	×	×	حلال
نیل گشته	سبز که	شعراق	حلال	نیل گشته	سبز که	شعراق	حلال
هبا	استخوان با	نیلج	حرام	هبا	استخوان با	نیلج	حرام
×	×	مرد مرغی است خوب نک	حلال	×	×	مرد مرغی است خوب نک	حلال
پسته	فارس	عشقه	خشم	پسته	فارس	عشقه	خشم
جیر	سقه	حرام		جیر	سقه	حرام	
باز	بازی	باز	حرام	باز	بازی	باز	حرام
گده	مگر گس	حرام		گده	مگر گس	حرام	
×	آکه	عقاب	حرام	×	آکه	عقاب	حرام
بارش	ایتم	باشق	حرام	بارش	ایتم	باشق	حرام
×	×	بنات مرغی است تیره	حرام	×	×	بنات مرغی است تیره	حرام
×	×	رنگ سردار خوار	حرام	×	×	رنگ سردار خوار	حرام
×	×	شاهین مرغی است سیاه چشم	حرام	×	×	شاهین مرغی است سیاه چشم	حرام
چیل	غلیواز	حداوة	حرام	چیل	غلیواز	حداوة	حرام
×	×	فصص مرغی است مشابه	حرام	×	×	فصص مرغی است مشابه	حرام
شمار مرغی است	×	باشه و خرد از ان	حرام	شمار مرغی است	×	باشه و خرد از ان	حرام
کبود تر را	×	×	حرام	کبود تر را	×	×	حرام
شکار مرغی است	×	×	حرام	شکار مرغی است	×	×	حرام
شکره	پنیو	×	حرام	شکره	پنیو	×	حرام
لثوره	شیر کجشک	شعراق	حرام	لثوره	شیر کجشک	شعراق	حرام
جیره	×	زرق	حرام	جیره	×	زرق	حرام
×	×	زنج	حرام	×	×	زنج	حرام

پیش	فارسی	عشقه	حکم	پیش	فارسی	عشقه	حکم
طبی	طبخ	جسد	حلال نجی	x	x	شجر و درخت بسیار	حلال
پیش	گشت	زنبور	حرام	بگلا	بوقیم	یام	حلال
x	x	دود زنبور	حلال	موملا	سنگانه	صمغ	حلال
x	x	حاصل می است برکت می می	حلال	چندول	چکاوک	قشر	حلال
پیش	پیش	x	قرب	مرغان	ماغ	اوز	حلال
پیش	پیش	پیش	حلال	پیش	x	غواص نو	حلال
			حلال	پیش	پیش	عذیب	حلال
مرغی	ماکیان	وجاجه	حلال	x	x	تم مرغی است مانند مرغانه	حلال
طبخ	x	بط	حلال	x	x	نقار	حلال
بکوتر	گفت	جسم	حلال	x	x	خمر	حلال
پیش	پیش	عصفور	حلال	x	x	پیش	حلال
x	بک غیره	قنج	حلال	x	x	صحران	حلال
x	کلب	کرک	حلال	سور	فینا	طاوس	حلال
x	x	خرق از قنبر	حلال	پیش	کیتو	نقطه	حلال
لوا	دیرج	سلوی	حلال	x	x	خمر پس برنده است	حلال

بہنہ	فارسی	عینہ	حکم
x	بو قلمون	ابو القاسم	حلال
x	شواد	مکروان	حلال
x	x	قمر	حلال
x	x	سودا	حلال
سینا	شارک	زر زور	حلال
x	x	دبے	حلال
x	x	خشیقہ	حلال
x	تندر	جبر	حلال
فاختہ	فاختہ	فاختہ	حلال
x	x	ورث	حلال
x	x	انہیں	حلال
x	طوطے	بہنہ	مختلفہ
x	x	مزر باب	حلال
انگن چہرہ	سمند	سمند	حلال
x	x	گوسی	حلال

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که اولیائی جلشانه بر اثر انواع جانداران
نفسه و شش صد از آن بدر یا و چهار صد و شش کذا فی حیوة الحیوان [حرام است
آبی که تولد و زندگانی آن در آب باشد و راسی ماهی غیر طانی که آنرا بعضی کسرا بر سر
ویم و بپند سی چلی می کنند و جمله اقسام سگ بدون فوج حلال اند کذا فی الوقایة و حل انواع
بلاذکوة انتی و کذا فی حکماویة و الهدایة و السراجیة و الطهارة و غیر ما من کتاب القصة و فقه
ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد فوج آن سباج است از برای راجح آن کذا فی حیوة
و نزد امام مالک امام شافعی و حبر حیوانی که در دنیا اطلاق بدیل قول و دعا علی لکم صیلم
که این قولی مطلقا واقع شده و فسر قنکره بیان شکاری و شکاری و دیگر وجه شکار
در حیوانات آبی خونست چه حیوانیکه صاحب خون باشد در دنیا سکونت اختیار نمی کنند و در
خونست پس جمیع حیوانات آبی مشابه ماهی شدند لهذا حلال خواهند شد و ما مردم ضعیفه
سوائی ماهی لیل می آیم بخند و جود اول آنکه حق تنگ جانشانه فسر و و محرم علیهیم نجاست
نیست که در راسی ماهی همه با خبیث اند یعنی طبع انسان آنها را خبیث پندازد و کذا فی الکفا
و لشنی و دوم آنکه منع فسر و رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دوایی که در آن ضفدر
از ابغاری و ذوق و عووک و چغندر و بپند سی میندک گویند انداخته شود و آن حیوانی
آبی که در موسم به شکار شبها در مغاکها بانگ کند پس بلا شبهه ضفدر حرام علاوه بر این
و اتفاقا از عبد الرحمن بن عثمان روایت می کنند که طبعی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اند
ضفدر و در دوایی سوال کرد آن عالی جناب از قتل ضفدر منع فرمودند و منع رسول
صلی الله علیه و سلم از قتل حیوان یا از برای حست و غت آن می شود و ایند آدمی را
برای حست اهل آن می شود مانند صر و ضفدر محترم و مغر ز غیت چنین است که

پنجمی حرمت بکیش خواهد بود و بکذا فی الشیخین و غیره سیوم آنکه نبی فرمود از رسول علیه السلام از بیع
 سرکه آنکه آنرا اهل فارس خرچنگ و اهل هند کینگره گویند و آن حیوانی است معروف که دست
 پیرزگ و ناهموار دارد و سبزه دارد و چشم آن بزرگ و دهنش بر سینه و پیغمبر توانست
 و از نبی آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلا شبهه حرام گشت که از بی حیوان الا بیع آن جانور
 نبی آنحضرت چهارم آنکه نبی فرمود از رسول علیه السلام حضرت عائشه صدیقه رضی الله عندها را از خوردن
 سوسمار و قنقیر سوال کرد و عائشه صدیقه رضی الله عندها از آنحضرت علیه السالما را خوردن و بیع این بلا شبهه
 این چهارم گشت و تفصیلش آنکه شخصی نزد عائشه صدیقه رضی الله عندها سوسمار یا پدیه خرشت
 آن صدیقه رضی الله عندها از رسول علیه السلام برای خوردن سوسمار سوال کرد و چنین فرمود
 فرمود رسول علیه السلام عائشه صدیقه را از خوردن سوسمار بعد از آن سائل نزد عائشه
 صدیقه آمد صدیقه خواست که بخورد آنرا سوسمار پس فرمود از رسول علیه السلام صدیقه
 آیا بخورانی سائل از آن چیزی که خود و بخورنی و این حدیث در ترمذی از روایت عبد الرحمن
 موجود است و سوسمار حیوانی است دریایی مانند دشتو لکن از آن طهرتر باشد و پیه و چوب
 آنرا از زمان برای قریبی خوردن و بر بدن مالند که آنی البرمان و آن دونه بان دارد و در مکه
 آنرا گوئی بمر و صیبت نذنی الهدایه و یکره اکل الضبان النبی علیه السلام نبی عاقل
 صیبت آنکه عن کله انتهی و فی الکفایه حاشیه الهدایه روی عمر عائشه رضی الله عندها آنکه
 البهاجمت فدخل النبی علیه السلام فسالته عن کله فنهاها عنه فجاء سائل و اراد ان
 یسألها فنهته فقال علیه السلام قطعین بالاناکلین بعد انما خذوه حجه علی الشافعی فی باب حجه
 و نهت ان عمر رضی الله عنده مروی است که از رسول علیه السلام سوال کرد که چه شد
 که سوسمار را نهی نمود که سوسمار از طعام گرفته من نیست پس نمی خایم ذات خود را که کرده

در کتاب و موهب و فیما لا یحل انتهى فی در الحکام شرح غر الاحکام و باها این است
سما که شناسی و شتی بعض المالک کلب الماء و خمره و سانه و اختلاف فی این
الحال احد انتهى و آدم آبی که بشیر از آن الماء و پیش که جلا انس گویند نوعی از حیوان است
که بصوت آدمی از آب متگون می شود که فی نفاس اللغات و رخ که در بعض جبهه از بر حرا
می شود و است و گویند که از شیر بسیار بزرگ تر است و دو کوهان دارد و هیچ صید
از ماهی نیابد از این جهت رخ شطرنج را بدان تشبیه کرده اند بر همه فائق و غالب یکدک اقال
بعض الشعرا و ح و مکره تحریمی است خوردن ماهی که در آب بغیر آفت خود بخورد و بالایی است
شما سازد و از عرطانی می نماند مشق از طعم بعضی علو و نزد امام مالک شناسی رخ
خوردنش مضائقه نیست بدلیل مطلق بودن آیه یعنی اصل آیه از موت و حیوة و دلیل ماحدی است
که روایت کرد از ابو داود و این باجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی
علیه وسلم هر ماهی که فرورد و آن آب پس بخورد آن را و آن ماهی که بنید از آن آب پس بخورد
آن را و آن ماهی که در آب بمیرد و بالایی آب یا از آن بخورد فقط و گروهی از صحابه مانند علی بن ابی طالب
و ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهم هم برین مذکک فی الهدایه و مکره اهل الطائفة و قال مالک الشیخ
لاباس من لا ینزل مار و ینزل مار و می جابر رضی الله عنه قال انضج الماء فکلوا و ما یقطع
الماء فکلوا و ما طافلا تا کلوا و عن جماعة من الصحابة رضی الله عنهم من یهدی انتهى فی الکفایه و هم علی
علیه السلام این امر و ابو هریره انتهى لکن شرط در حرمة طاعت است که شکم آن بالا باشد چه اگر نشیت
سما که شناسی و شتی بعض المالک کلب الماء و خمره و سانه و اختلاف فی این
الحال احد انتهى و آدم آبی که بشیر از آن الماء و پیش که جلا انس گویند نوعی از حیوان است
که بصوت آدمی از آب متگون می شود که فی نفاس اللغات و رخ که در بعض جبهه از بر حرا
می شود و است و گویند که از شیر بسیار بزرگ تر است و دو کوهان دارد و هیچ صید
از ماهی نیابد از این جهت رخ شطرنج را بدان تشبیه کرده اند بر همه فائق و غالب یکدک اقال
بعض الشعرا و ح و مکره تحریمی است خوردن ماهی که در آب بغیر آفت خود بخورد و بالایی است
شما سازد و از عرطانی می نماند مشق از طعم بعضی علو و نزد امام مالک شناسی رخ
خوردنش مضائقه نیست بدلیل مطلق بودن آیه یعنی اصل آیه از موت و حیوة و دلیل ماحدی است
که روایت کرد از ابو داود و این باجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی
علیه وسلم هر ماهی که فرورد و آن آب پس بخورد آن را و آن ماهی که بنید از آن آب پس بخورد
آن را و آن ماهی که در آب بمیرد و بالایی آب یا از آن بخورد فقط و گروهی از صحابه مانند علی بن ابی طالب
و ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهم هم برین مذکک فی الهدایه و مکره اهل الطائفة و قال مالک الشیخ
لاباس من لا ینزل مار و ینزل مار و می جابر رضی الله عنه قال انضج الماء فکلوا و ما یقطع
الماء فکلوا و ما طافلا تا کلوا و عن جماعة من الصحابة رضی الله عنهم من یهدی انتهى فی الکفایه و هم علی
علیه السلام این امر و ابو هریره انتهى لکن شرط در حرمة طاعت است که شکم آن بالا باشد چه اگر نشیت

در کتاب و موهب و فیما لا یحل انتهى فی در الحکام شرح غر الاحکام و باها این است
سما که شناسی و شتی بعض المالک کلب الماء و خمره و سانه و اختلاف فی این
الحال احد انتهى و آدم آبی که بشیر از آن الماء و پیش که جلا انس گویند نوعی از حیوان است
که بصوت آدمی از آب متگون می شود که فی نفاس اللغات و رخ که در بعض جبهه از بر حرا
می شود و است و گویند که از شیر بسیار بزرگ تر است و دو کوهان دارد و هیچ صید
از ماهی نیابد از این جهت رخ شطرنج را بدان تشبیه کرده اند بر همه فائق و غالب یکدک اقال
بعض الشعرا و ح و مکره تحریمی است خوردن ماهی که در آب بغیر آفت خود بخورد و بالایی است
شما سازد و از عرطانی می نماند مشق از طعم بعضی علو و نزد امام مالک شناسی رخ
خوردنش مضائقه نیست بدلیل مطلق بودن آیه یعنی اصل آیه از موت و حیوة و دلیل ماحدی است
که روایت کرد از ابو داود و این باجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی
علیه وسلم هر ماهی که فرورد و آن آب پس بخورد آن را و آن ماهی که بنید از آن آب پس بخورد
آن را و آن ماهی که در آب بمیرد و بالایی آب یا از آن بخورد فقط و گروهی از صحابه مانند علی بن ابی طالب
و ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهم هم برین مذکک فی الهدایه و مکره اهل الطائفة و قال مالک الشیخ
لاباس من لا ینزل مار و ینزل مار و می جابر رضی الله عنه قال انضج الماء فکلوا و ما یقطع
الماء فکلوا و ما طافلا تا کلوا و عن جماعة من الصحابة رضی الله عنهم من یهدی انتهى فی الکفایه و هم علی
علیه السلام این امر و ابو هریره انتهى لکن شرط در حرمة طاعت است که شکم آن بالا باشد چه اگر نشیت

و در آن ایام است که محسوسه و اما الدمان فاکید و الطحال بتوهم در آید که طافی بهم حلال شود
 ماهی است حلال است جواب هم که مراد از ماهی است آنکه بمیرد بدون فرج و شکم و در ماهی
 ماهی که بمیرد در آب بالایی آید منع سفر و رسول علیه السلام از خوردنش بقول حاکم است
 فلا تأکلوا منهی کما سبق وقاعده کلیه در سبک این است که اگر یافت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد و در
 بسبب تنگی مکان یا در لای آبی یا در دام که آنرا ببیند شکم گویند و یا بمیرد و در جایی که تالاب
 و خوض غیره باشد بطوریکه ماهی مار در آن جمع کرده باشند و آنها طاق است بیرون آمدن از حیطه
 و بجهت تغییر شدن حیطه بدون شکار گرفتن ماهی از آن آسان باشد و اگر شکار گرفتن ماهی از آن آسان
 حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمی شود و یا بمیرد بسبب خوردن و آبی که در دریا باشد
 شود پس اگر بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی می گردد یا گشت
 یافته شود و اگر بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة تألیف

من الحکفی و الهدایة لایحاج السکات اذا مات حتف الحنفة للنض الوارد فی الطافی و یومار و بی جابر

آبی فی موضع آخر منه و الاصل فی انه اذا مات باقیه یحیل کذا اذا مات فی تحت او فی شکم او فی حیطه

یکم اخذه فیما یس غیر صید او باکل و او یلقی فی الماء فیکم و جدت فی بطن سکه آخری فی الحیطه

عن محمد لا یاس اکلها لو جدت فی بطن کلبی او اذ لم یتغیر نهی و یکن فی جاسع الرز و فی البیاض

لو جدت فی بطن سکه آخری فانه توکل لان ضیق المكان سبب موتها و کذا ان قتلها طینا و غیره

ان مات فی جبا و لان ضیق المكان سبب موتها و کذا ان جمیعها فی حیطه لا یتغیر نهی

و یکنه علی اخذها بغیر صید و ان کان لا توخذ بغیر صید فلا خیر فی اکلها لا و فی بطن

و اذا ماتت السکه فی الشبکه و بی لا تقدر علی الخصاص منها او کل شیئا اتقاه فی الماء

و یکن معلوم فلا یاس اکلها نهی بکنانی شرح الایمان و الکفایه و اگر در شکم طافی باشد

بسبب و نش از سببی که تولید است پس این مانند ماهی شد که آب ریخته از خوشکی انداخته آن را
در علت آن شبهه نیست همچنین این بهرین مذنب امام محمد در برین فتوی کما فی قوله و در
باجر و البر و ایتان حدیثها آنها توکل لانهما مات بسبب حادث فکان کما لو القاه الماء علی القیس
انها لا توکل لان البحر و البر وصفان من صفات الزمان و ليس سبب الموت في الغالب ذکر شرح الا
انه علی قول ابی حنیفه لا یعمل علی قول محمد کل انتهى فی جمع البرکات و به خذ الفقیه بوالایت و علی
الفتوی کذا فی السراجیه انتهى کذا فی الحادیة و اگر ماهی بسبب گرمی آب یا سردی آب بمیرد در
حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روی دیگر حلال نیست چه از آب یا
نیز و خواه سرد باشد خواه گرم پس این ماهی مانند طافی شد کما فی در الاحکام شرح غرر الاحکام و آن است
بحر الماء و برده توکل فی روایتی لوجود سبب لم یهد فی اخری لان الماء لا یثقل السکة و انما
او بار و کذا فی الکافی انتهى و فی الحادیة قال محمد یوکل و علیه الفتوی انتهى کذا فی جامع الزنجیر
و فی النایة قال محمد یوکل و علیه الفتوی انتهى و کذا فی الوقایع و الدر المختار و خزائن المقید و البرزخ
و ماهی که در آب نجس کنی شده و در آن پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل حلال
کرانه که فی القتیة ناقلا من قنادی العصر علی السیفه من من عین المائنة الکرباسی ارسل سکه فی ما نجس
فیہ لباس با کلبا انتهى کذا فی البرزخیه و اگر از یک ماهی پاره گوشت بریده شود و آن ماهی نده
پس آن پاره و بقیه ماهی هر دو خورده شوند کما فی السراجیه لو قطعت من سکه قطعة و هی حیه
اکلت القطعة و البقیة انتهى و کذا فی قنادی قاضی خان و حینکه نزد بعض حرام است و بعض حلال
کما فی السراج المیزر و الدال فی یقال له حینکه قبل حرام و قبل حلال انتهى و کما فی
یقال له حینکه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السکة فاما یباح عندنا من صید ما یؤخذ
و یذال لیکون من انواع السکة قال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السکة انتهى و ترو فی غیر ما

بعضی شود که نشان این اختلاف بودن این چنگ از اقسام ماهی و نبودن آن است چه هر قفسی هر یک حلال
 و غیره است که اگر می پذیرد و نزد بعضی بودن چنگ از اقسام مسکندر گرفت قوی عملش
 دادند و بعضی که از اقسام مسکندر یافتند قوی بجز مشرداوند و فقیر هین نشان را منقول از بحر
 مولانا جلال علی نور احمد مرقده بزبان بعضی از علماء و رحمة الله تعالی بعد استخراج خود شنید پس در صورت
 اختلاف حل و جرئت اصیاط مقدم و فقر و دست و آمد علم و اگر ماهی بسته شده و مرد یا آب خشک شد
 ماهی میان کمان مر و حلال است گمانی در احکام شرح غر الاحکام لور بطها فامت و تجمعت
 آن واقعیت بین مجدد و امت توکل انهی و اگر ماهی مرده یافته شد و بعضی آن در زمین است بعضی آن
 در آب پس اگر سرش در زمین باشد حلال است چه آن ماهی یافت مرده و اگر سرش در آب است باید دید
 اگر بر زمین کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس یافت مرده و بر زمین
 طانی شد و اگر اکثر از نصف بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بود می حلال شد
 الا اکثر حکم کل کسفتا و قاضی خان ابو جابر که بعضی فی الماء و بعضی علی الارض قد است
 قال محمد کان السها علی الارض لا باس باکلهما لانهما ماتت باقیه وان کان السها فی الماء و یمنظر
 ان کان علی الارض اقل من النصف والنصف لا یوکل لان وضع النفس فی الماء فلا یكون الموت باقیه
 فیکون بمنزلة الطانی وان کان اکثر من نصفها علی الارض اکل لان الاكثر حکم کل مضارکما یوکل
 اکل علی الارض انهی کذا فی الکفایة وخراتة الفیتین و البرازیة و مساح بکسرتا و مشاة فیه
 که بجهت مرده و بفرسی نهنگ گویند صاحب مان می نویسد که آب جانور است
 می خورد و طویش زیاد و برپا نرود که می باشد و اگر او را قوی نرسد تا شصت می
 می خورد و نماند عیسی و حرکت می کند برخلاف جانور آن و گویند رضیه که اگر
 آب در زیر ریگ نهد آنچه از آن ضعیف را که آب آن سدیچه نهنگ شود و آنچه را که آب آن سدیچه

ہے	فارے	عسے	حکم
مچل	باہی	سک	حلال
میڈک	پچنے	ضفیع	حرام
کینکرہ	خیرچک	طیان	حرام
گومی	سوسا	ضب	جسم
x	ماہی کہ فی الف خود بخود میرور		حرام
	ایسا سارو دیکش بالا باشد		حرام
	ماہی پاہ	جرت	حلال خدا فاللام
			محمد رح

واذ قد فرغت من المقالة فليشرع في الخاتمة وفيها فصول ثلث فصل اول در بيان جنس
 نبات که جنس نبات ارض عبارت است از صغار و دواب و من آن همه حرام اند که فی الشمسی شمس مختصر
 و در اصل الحشرات لا نهان الجن نبات انتهی فی حیوة الحیوان حرم اکلهما انتهی و داخل اند درین باب
 بقصد بضم قاف و فاء که آنرا بفارسی خارج پشت و بپندی ساهی می گویند و صاحبان
 کتب بدین صوری است معروف گویند بارافعی می گیرد و سرخ و فرو می کشد و مار خور و راجع
 بنفای و هاسی پشت و وحشی مذکوره هلاک می شود و انتهی از حضرت ابی هریره رضی الله عنیه که شمشیر
 علیه السلام آنرا حرام منسوخ کرده و گفته که آنرا بفارسی می گویند و بپندی ساهی ناگ گویند و فی حیوة الحیوان
 و حرم اکل الحیات انصر با انتهی و سام ابرص که آن جانوری است زهر دار که بفارسی آنرا پُر
 و قاقاب پرست و بپندی می گویند و آن همیشه روی آب می آید و در شمع آفتاب و انواع
 حیات و حیوان شمشیر و دواب آنرا حرام با کعبه و جمله نیز گویند که فی المختار فی حیوة الحیوان قال ابو یوسف و
 السموم فیکون مذکوره تحریمه لا نهان انواع من الودیع انتهی فاء که آنرا بفارسی می گویند و بپندی ساهی
 می نامند و جز بضم جیم و شخ را و جمله که نوعی از کرم است و زهره که آن جانوری است که کلان این سام
 ابرص گویند که فی شرح مشکوٰۃ الشیخ الدبوسی شرح و آن دیوارها و سقفهای خانه چسبیده
 آنرا همگی بفارسی چلیاسه گویند و جمع آن در نازع است و نقل که آنرا بفارسی می گویند و بپندی
 حیوانی گویند و چون آنرا بکعبه بخور و بضم عین جمله واه جمله و بفارسی می گویند و بپندی
 آنرا بکعبه و چون آنرا بکعبه بخور و بضم عین جمله واه جمله و بفارسی می گویند و بپندی
 انهی عن قتله انتهی و اگر آن طهارتش خلطش مفهوم گردد و عین نادانی است چه طهارت شمس آخرت
 چنانچه که با هوای غنی مینی که خاک نین با وجود طهارت حرام است و حجاب بضم حاء اول
 و کعبه که مینویسد و بپندی ساهی است و دوبار و دارد و مانند کعبه و شب پیشانی میدهد و شمس

و آنرا بفارسی گویند شب فروز و بهندی بگویند گزیند و نام است بجهت بودنش از حشرات کانی حیوان
 الحیوان صاحب طایرله جناحان کله ذبا بیضی فی لیل کانه نار و حکم تحریم الاکل لانه من حیوان
 و حر قوص بضم قاء و ممله و قاف که آن حیوانی است شبیه یک بزرگ از آن و از او پرکاری میکند
 چنانچه نعل را و آن حرام است بجهت بودنش از حشرات کانی حیوانه حیوان الحرقوص بضم حاء و الهاء
 و با لاف بضم و تاء و با الصاد و الملهقه فی آخره اکبر من اليرغوث و میت لها جناحان کما فی سبیل
 و حکم تحریم الاکل لانه من الحشرات انتهی و خلده بضم خاء و یحتمل که این سگ کوه است و در بوم
 و آنچه پیش آن باشد از آن می شناسد که به چشم و آنرا بهندی چو چوذر و بقارسی می گویند که گویند
 حرام است چنان از قسم موش است کانی حیوانه حکم الاکل لانه نوع من الفار و قال لایک
 لا باس نهی می گویند که آن حیوانی است بشکل سیامی شود و سر خود از آن بیرون می آید و
 اندرون می برد و عرب از اسلخه بضم سین ممله و ایل از س از سنگ است می مانند بجهت
 از حشرات الارض چنانچه از آن می فهمیم می شود حرام است و چون که آن از خاسته حشرات است
 لهذا از قتلش بر حرم هیچ لازم نیست که از آن می شناسد که هر گاه که می است سرخ و حبش مانند محل
 بل در ملاحت و زمی فائق بر آن و در ایام برشکان بر زمین پدید آید و عرب از عروس گزیند
 که از فی نقاب اللغات و آن در حشرات الارض داخل است و در ل فقع و او را ممله
 حیوانی است مشابه به سوسمار و سقصور هم در حشرات داخل که از این فهم من حیوانه سقصور
 که لغت روسی است و آن عبارت از جانوری است شبیه به سوسمار که بزرگتر است و در وقت
 گزیدن اگر عضو خود را شخصی بآب بماند و زود آب در آید بهتر و الا او می شناسد و بر خود
 نمی غلظد آن شخص می میرد و اگر آن شخص بیافت و در آب در آید سقصور می میرد و در آن
 بود و نیل آوردند که فی البرمان هم در حشرات داخل و از صده که آن می مورچه مانند که حشرات

۵۳
و در شصت و نهمین روز غنای خود بخورد و در بخاری آنرا دیوک بپزند آنرا دیوک گویند و آن حرمت است

فانیہ واکس می آگے دو ریگستان می باشد و در زمستان بجهت بودنش از خشرایات سنگی نیست که

حیوان الشبک حکما تحریم الاکل لانهما من الحشرات انتهى وثبت بفتحتین کہ آن کر می هست بسیار
و بزرگ سر حرام است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان الشبک حکما تحریم الاکل لانهما من الحشرات
انتهی خرطین بفتح خا و معجمه که آنرا شحمة الارض نیز گویند و آنها که مهای سرخ و دوز که در زمین
نمناک می باشند که فی الشبک و آنها را و فلیکه انسان مس از مجتمع می شوند حرام اند بجهت بودن
بنا بر شبکات حشرات که فی حیوة الحیوان شحمة الارض می غیر ماکوله لانهما من الحشرات انتهى
که آن کر می است در زمین کجای و تیلار می سازد و از خلق آنرا پشیده نماید که فی حیوة الحیوان شحمة الارض
و داخل حرام است و عتبه بضم عین جمله شدیدا و شلته موقاحیه که آن کر می است اصغر و جواهر
و آن کر می است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان الشبک حکما تحریم الاکل انتهى و که بگویند که آن کر می
کر می است زهر دار بسیار یا بعد از سبعة و سبعین بار می خورد یا گویند و آن در حشرات از زمین است
و که بگویند نوعی نموش کلان که با گرچه آویز و دگر به با او قیامت ننماید و آنرا یعربی بگویند و بفارسی
خرموش گویند که فی نفائس اللغات و آنرا در حرام است و داخل حرام است و در کبریا و جمله که آن کر می
شابه به سوسمار و آنرا کف است مانند کف آدم و اما کتبهای مستوی دارد و در حرمت آن شبهه نیست
بودنش از سمیات حشرات الارض که فی حیوة الحیوان مخرج دون کبریا و المبهلة شبيهة بالنصب که آن کر می
گفت لان المستوی الاصابع و حکما تحریم الاکل لانه من ذوات السوم انتهى امام مالک علیه السلام
حشرات الارض حلال می نماید و در کتب قول و کما قل لاحد فیما وحی الی محرم علی طاع طیمه ان
میقتله و با بسفوحا و حکم خمر فانه حیوان فصائل غیر امربه که حق تکلیف شانه و درین صلیه حشرات
نفسه پس چه حرام خواهند شد و بواسطه آنکه حشرات الارض را بندگان اسلام که در آن مازول این است
حرام نبوده اند اما بقدر آن بنحوص حرام شدند بیکدانی شرح الرطبی علی الکفر و حیوان الحرام
و علم و بنا بر تسهیل بر عوام فقهاء حکم حیوانات سدر به فصل از نوشته شده

فصل دوم در حیواناتیکه بجهت نبودن آنها صاحبان هم سائل حرام شدند باید دانست آنچه از حیوانات
 که هم سائل ندارد حرام اند سوا می می مرغ کمانی مجمع البرکات فالادوم له لایحل اکلک انتهی فی وقایف
 و بجهت کل فالادوم انتهی فی البرزیه فالادوم له لایحل اکلک انتهی بکذا فی العالمیه از جمله
 زلال بضم زاء مع کمه که می است در برف پرورش میاید و زرد نقطه دارد و قریب انکشت و مقدار
 باشد مردان آن اگر گرفته اند و شکمش می باشد بسبب سیر سرد بودن آن از می شود پس آن که حرام است
 چه هم ندارد و آنی که از شکمش می رسد پاک است کافی حیوان و بهنجایی می باشد اول می باشد
 لفظ بها و حقا، نون کسر با و موجد و دو و مملو و تلفظ بها و حقا، نون کس و سکون یا بر تخمانی
 و کسر و همزه و سکون یا بر تخمانی حیوانی است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن یاقان بضم یاء
 است کذا فی نقائص اللغات و آن چکه هم سائل ندارد و لهند حرام است و بهنجایی بضم اول و سکون نون
 جانور اند مانند پشه که بوقت شام و شب زوسی هوا خصوصا در ایام برشکال پیدا کند و در او
 می پوشاند و بهنجایی از ایراد ویرج می باشد تخمانی و پشیران گویند کذا فی نقائص اللغات چو کمه
 ندارد و لهند حرام است پشکار که می پرند که بر چراغ و شمش آفتاب و عربی آن شافخ فافارسی آن پروانه
 کذا فی نقائص اللغات و آن کنای عشق بر روشنی چراغ و شمش آفتاب و عربی آن شافخ فافارسی آن پروانه
 که جز از سوختن پروانه دارد چو کمه هم ندارد و لهند حرام است و بتلی که می است که رنگها گوناگون و بجهت
 آنکه هر دو تخم یعنی با وزن یکی نیک کذا فی نقائص اللغات چو کمه هم ندارد و لهند حرام است و بر غایت بضم
 و نسوخته و عین بجهت که از باغ کسی گویند و آن کی است که چاک را سپیش و میند آن سپیش گویند
 عموش نایده برنج و زنی شود حرام است بجهت آنکه هم سائل ندارد و قش سباح است و از او سنام نایه
 و آنچه آن حضرت علیه السلام را آن از برای ناز و فخر بیدار ساخت کافی حیوان بجهت
 حرام الاکل استحباب قتلک للعلل و الحرم و لایب مبار و می الامام احمد و البرز و البخاری و ابوداود

والطبرانی فی الدعوات عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع
 یقول فی الصلوة الفجر فی مجمل الطبرانی عن النضر بن الربیع قال فکرت البرعیت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فقال لها توکل الصلوة الفجر انتی وجعل یضم جیم وفتح عین مهله که فی التمجید می است که از خبر مذکور
 می شود و در نکش سیاه و بر شکش سرخی اکثر از نجاست کا و پیدا می شود و از بوی کلاب بو
 خوش میزد باز و قتی که عاده آن سوس غلیظ سازند زنده شود و آنرا بفارسی می گویند گران
 می بندند که نوزاد گویند و آن حرام است چه در سائل نازد و غلیظ را طلب می سازد که آن حیوان
 را اگر من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می بطنه لون بیره میگوید غالباً من احتیاء البقره من عجبت امر
 من موت من ریح الورد و الطیب فاذا عید الی الزوث عاش حکم حرم اکلہ لاستقذاره انتی نظر
 بهضم قاف و زاده مهله که گن می سیاه که بر روی بی حرکت می باشد و آنرا در بند می بپوشانند
 گویند چون که در سائل نازد و ایند حرام است و علقه بفتح عین مهله و لام که آن است سیاه و سرخ
 که در آب می باشد و در بدن آنرا چسباند خونی می بپوشاند که آن حیوان در بند می آید چون که
 و بفارسی آنرا گویند و آن چون که در سائل نازد و ایند حرام است و چون که آن می آید و روی در
 و جامه بسبب که افتد بپوشاند آنرا قلی بفتح قاف سکون سیم و بفارسی پیش گویند چون که در سائل نازد و ایند
 حرام است و چنین که آن که می کشند و آن در قسم دارد و یکی تیره و دوم سیاه و تیره را بعربی
 و سیاه را که شب بانهک مولا فی می کند بعربی جد جد گویند و بفارسی آنرا چراسک و زید گویند که
 نقاش اللغات چون سائل نازد و ایند حرام است و ذبا که از ایند می بپوشانند و بفارسی می گویند و آن حیوان
 که بر طعام و جز آن نشیند خون سائل نازد و ایند حرام است که آن قاضی خان و عجب که آن حیوانی است
 می کشند و بفارسی آنرا می کشند و بند می کشی می کشند و نام انواع بهیما دارد و همه انواع چون که
 سائل نازد و ایند حرام است که آنی مجمع البکات و خفصا بضم خاء معجمه که آن می کشند و بگو که از این

مناذی می نمود و نوشت که این اختصار بفراسی آنرا خبر دو گویند که از این منتخب یکدم سائل نمارد و بعد از این
 است که از این مجسم البرکات و بچو که آنرا بفراسی کردم و بعد از این عقرب نام می نهند و اطلاق این بچو کرد و
 می رود می شود و چون سائل نمارد و بعد از این حرام است و بعضی از اکابر صد فیه حمله اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 روایت می نمایند که هر کس وقت شام سلام علی نوح و علی نوح علیه السلام گوید در آن شب از گزند عفت
 محفوظ ماند و آنکه صورت هر دو لفظ مترادف و آنرا بفراسی شده گویند و آن بیست معروف
 و هشتاد و یک است که در این کتاب است و بعضی سه روز از آن فی البرهان و در حقیقت بچو که از این
 که از او قسم اند که بی آنکه شباهت و یا باشد و یا با یکی خفیف می باشد و چنانچه اینست از زمان
 در دو قسم آنکه شایسته فیل باشد و از فیل اعضا دارند و از فیل فیل را چهار پا دارند و یک خرطوم و یک من
 و آن را بنیمه چهار باز دارند و سیدار و در خرطوم فیل صفت می باشد و خرطوم شش محو و آن یک و یک
 سائل نمارد و بعد از این است که از این قنای قنای ضعیف و الله اعلم و بنابر تسهیل بر عوام نقش حکام

حوانات که در این کتاب نوشته شده است

بسمه	مطرب	عشیر	حکیم	بسمه	فارس	عشیر	حکیم
		مژلال	حرام	مژنگ	زکو	علقه	حرام
بسمه		برقان	حرام	جون	سگش	قتل	حرام
بسمه		شیران	حرام	جیدنگ	چوبک	زیرک	حرام
بسمه	پردانه	فراس	حرام	کله	گرس	ذباب	حرام
بسمه	باغیان	مرواحین	حرام	مکرمی	شند	عنکبوت	حرام
بسمه	کیک	برغوث	حرام		خبرو	خفا	حرام
بسمه	گرگین	بجمل	حرام	بچو	کرثوم	عقرب	حرام
بسمه		مطرب	حرام	مچهر	پشه	بعوض	حرام

فصل سیوم در فوائد فائده اولی بخت چیز از اجزاء حیوان کرده اند یکی خون و دوم
چشم و خستیان چهارم فرج که آنرا بقارسی اندام پیش گویند پنجم غده ای که در گشت
دان هست سیفد که در میان گشت می باشد و آنرا در بعضی سر غده و گوشت ششم مثانه
که آن جای جمع شدن بل حیوانات است هفتم ممراره بفتح میم یعنی زهره و قلنی آن غده ای
است که در آن بگون صفرا می شود و می رسد سی آن پاست که کافی البرازینه عن مجاریه
که سینه اشیا و سینه الشاة الذکر والا لثیان و القیل المار به و العذرة و المثانة و الدم المقصود
انتهی لکن خون و آن مکرره تحریری است و باقی مکرره خصیصی فی اسراج انیر و کرانه پده لا
سوم و مکرره تنزیه لا تحریم کما فی القیة و الحادیة انتهی و فی الحادیة و الاحرام منها واحد و هو الدم
استفوج لقوله لتأخرت علیکم الیقة و الدم الایة و الباقی من سبعة مکرره لانه مما یستحب لا
و ما سومی که فیه براح علی صله لان الاصل فی الاستیبار الا باحة انتهی فائده و دوم الیه
نبر و گر بهائی گوشت آن که گوشت پخته شوند ~~شما~~ اما مکرره باشد اگر چه این
خود مکرره بکراته تنزیه اند کما فی القیة ناقلا من شرک الائمة المکی ذکر الائمة و مکرره ما طبع
فی اللحم فی المرقه لایکره المرقه انتهی فائده سیوم خونیکه از گوشت و یا بجز و یا طحال و یا عروق
است کما فی جامع الزوز و علی الدم الذی یرج من اللحم و الکبد و الطحال انتهی و فی البرازینه اما
الکبد و الطحال و دم اللحم فیه خمس و احرام انتهی پس بزرگ ~~عظم~~ عظم روح حرام و ناپاک همان
که در رگها جاری می شود قطره قطرات خون که بر گوشت چسبیده باشد نه حرام اند و نه نجس و اگر
گوشت را ناشسته بپزند خوردنش حرام است اما خلاف لطافت طبع است فائده چهارم
بچه و آن حیوانی که گوشت آن خورده می شود حلال است اگر آن بچه را بقتل گوشت آن حیوان
مقت و نجس باشد کما فی القیة ناقلا من البکر خواهر زاده رحم باید کل لحمه حلال آن کان متصلا

حین نجاستی فائده پنجم در مطالب المؤمنین مذکور است که خورده نشود و نخاع صلب نجاست
 رشته سفید است و میان ستخوان گردن ممتد است تا استخوان پشت و در صراح می آید و بقاعه لضم
 و الفتح منزه است که از حرام مزین گوشت و در حید شیخ الاسلام مذکور است پشت باره
 حرام منزه کرده است اما فتوی بر اینکه مکرده نیست کوفی نصاب لاحساب فائده ششم
 جگر که بلند است و کبده که کبلی گویند و طحال که بلند است و بند سی از تالی بفارسی سپر زنی نامند حلال
 نجدی است که با بقا از گشت فائده هفتم کرم گوشت که در شوره یا قند آن شوره با تخم نشو
 لکن احتیاط آنکه خورده نشود و کانی لغتیه با قلا من القنادی است و سیاهی سیاهی روح و ده و کرم نجاست
 مرده تا نجس است اما توکل استی فائده هشتم امام خمین الدین عمر سفی روح و بقیه خود آید
 حرم و ستخوان مرغ پسین دایت آنچه عادت شده که ستخوان کبوتر و سینه و کبوتر و کبوتر و کبوتر
 فائده نهم شکمبه دان گوشت که در هندی آن را اد جبریمی نامند مکرده است و نجاست سیاه است
 خورده که محل نجاست اما چنانکه می گویند فائده دهم پوست و سینه قبل نجاست حلال
 است باین طور که شوره با بریان کرده بخورد فائده یازدهم در زلیغی مذکور است که اگر
 گوشت خون آلوده سوخته شد و زائل شد از آن سرخ می پسفته شد از وی شور با حار است
 و سوختن مانند غس است باین خلاصه مقال خاتم الفقهاء و فائده دوازدهم و سیم نجاست
 قص در حل حرمت آن البصر یا فیه نشود رجوع کرده شود بگوئی عی که تو بگوئی نجاست
 حرام و حلال آینه دارند و هر چیز را نمی رند و نیز صاحب طباطبائی سلمیه باین حدیث است
 بشینان که هر چیز را بی فکر می خوردند اگر عیب از آن داشتند و یا نامش نام حیوان حلال هستند
 حلال است و اگر عیب از آن نیست ندارند و یا نامش نام حیوان محرم دارند حرام است و در هر دو نام
 بنوعی عیب چون رجوع باید کرد نه بعد سی عیب بعضی اگر در عیب اختلاف افتد که در

فائده پنجم
 نجاست سیاه
 نجاست سیاه

کمال گویند و گوئی حرام پس هر جانب که اکثر باشند آن حکم باید کرد و اولاً اگر حکم باطل و اگر
 اندوخته باشد باید باشند مابین قریش خواهیم شد که او شان شاه قطب عرب و اندوخته
 و این و نبوة در شان است و اگر از قریش نصیح یافته نشود با حکم بخت قریش حیوان بود
 شایسته است از خود هم ساخت کذا قال الامام ابو دوی فی رساله فائده شیر هم بعضی گفته اند
 است که بعضی از شریعت بخل آن فتویٰ بند بعضی گفته اند حلال مباح که جائز و مستحب است و اگر
 و عام ضد حلال است کذا قال خاتم الفقهاء فائده چهارم شش معنی پشیده و حلال پاک است
 الباقی علی الکبد فائده پنجم معاینی رود و ما که بندی آن را اثری گویند حلال
 است که اگر آنرا تزیین بر قیاس او چیزی فائده و ششام و هم گرد و ما که آن را بعلی
 و حلال است در مدارج النبوة می آید و روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم که و می پنداشت گفتین یعنی گرد و مار از جهت قوب آنها بکان بول اما حافظ عراقی
 است که سنان خدیث ضعیف است نهی و در طای و دیگر در مدارج النبوة می آید و در حدیث
 عبدالرحمن بن ابی بکر آمده است که بودیم با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صدوسی زن و فرکر و
 که خیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخت که گوشتی پس بریان کرده شد و نواظرن
 شاه و حکم و دل و کرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا بگویند و هیچ کی ازین صدوسی
 زن که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از آن پاره برای وی پس گردانید از آن شاه
 و کافیه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه باقی ماند آنچه در شکم بود پس بردیم
 آن را بر شتر نهی فائده و ششام هم پیوستی که آن را الفارسی فله و بعضی آنرا کاسه
 گویند و آن عبارت است از اول شیر یکام ولادت کذا فی مجمع و در حدیث آن ششام
 بزرگ که حضرت صدیق اکبر صلی الله علیه و آله تناول کرده است و حضرت فاروق صلی الله علیه و آله نیز از سبب

لها و شیر حکم بخوردن فرموده و کتاب الصلوة سفیان بن عیینة و کتاب منواله که در دست قاضی جاری
 شهید شایب ابن الصمد بن رضی الله عنه و دخل علی اهلہ فقال بل من طعام قال الله قال الله شاکم
 الوالد فاتی بها مجلهها ثم امر بلبلها فاصبح فاكل ثم صلی ولم يتوضأ انتهى و شیخ عبدالحی بن محمد
 دیلمی شرح صراط المستقیم که از اسفار السیما دشت نیز می نامند می آرد و از کثیر شهابی آورده که
 پرسید ام عمر بن الخطاب رضی الله عنه از پیغمبر گفت منیر جمع می شود از شیر و آب لبابیت بد
 از او ذکر کنید نام خدا را آهسته فایده شیر و هم اگر مردم کنجشک را بی فایده قتل نماید در
 حیث آن کنجشک از قاتل سولی خواهد کرد که جرم او قتل سستی است فایده کافی است و نیز در حدیث
 عصفور عبثا فانه یسأل عنه یوم القيمة من عقیده النجاس من قتل عصفورا عبثا فانه یسأل
 عنه یوم القيمة سئل هذا قتل من غیر منقته انتهى و می احمد و استی و الدود می
 عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله قال من قتل عصفورا فافواه بئیر حقیقا سال الله
 تعالی عن قتله قیل یا رسول الله و احقها قال ان ید بها فیا کلها آهسته که فی مشکوٰۃ فایده
 نوز و نیم آید و هست که بر مخلوقی در کوه حق جل علی خلق آن خسب زبان عطا فرمود بعضی ناطق است
 و بعضی نه و مابقی زبان نیست و پیش انکه اندکجا جان نماند و میکه حضرت اوم علیه السلام را
 آفرید و به درشتگان حکم به سجده پیش ساخت همه با سجده ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچه کلام با
 بران ناطق است فسبح الله کلهم الا ابلیس و لهذا حق که جل علی بنی آدم علیه السلام
 از جنت بدر ساخت و او سجود زمین آذاخته شد تا انکه در دریا پیش او لا کلام از مابقی نماند
 گفت که آدم مخلوق شد و او جمله حیوانات بحر می بری را شکار می کند ترا کجا امان است
 با ستم جی آفریده ام علی علیه السلام گفت که مرا امان نیست و از قدرت حق متکا جافانه
 غفلت نمود و بجهنم انداخته شد بعضی غیر از آنکه زبانش را گرفت و آنرا بی زبان ساخت اگر چه

ملاذنه ناعلا من انظره ^ت محمد سدا ولا و آخره طاهر و باطنا و صلوة على النبي ليلا و منها را و سدا
 و ^ت كما ملين و صحابه الوصلين المرجو من اصحاب التحقيق و ارباب التدقيق ان يظروا في هذه
 بعين الانصاف و يوضوا عن الجدل و الاعتاف ^ت فلهذا خطا و فليهم الاصلاح بالكتان
 و ما ابرى نفسى ان الانسان يساوق لسهو النسيان ان ظهر لاصواب فهو غير قابل للتدقيق للملوك
^ت و في دعاهم استجاب فانه احاطني بعصيان كما جاطة القشر باللباب ابنة غار
 الذي قابل القوب شد يد العقاب السبع البصير الوهاب كان اختتام هذه الرسالة
 في اليوم الاول من ايام محرم الحرام سنة ربيع ثانيا بمضى الالف و المائتين
 رسول الثقيل نبي الحرمين عليه صلوة رب الشكرين و ام وجود الملوك اللهم صل وسلم على
^ت و من الكتاب الوهاب قد تم طبع الكتاب ^ت بنائية الكلام في بيان اسلال الاحرام الصنف من
 الجوارح الجذرية من علم الاذمة بلغ اقصاه و ما من في الاذمة بلغ منتهاه شمس الطل
 قر الاذكية الكامل الحق و الفاضل المدقق ^ت لانا المولى محمد عبد الحليم الكندي
 ما زال شمس فوضه طالع و قمار ظلاله باجرة يصحح الفاضل الامجد المولى محمد بن محمد
 في الجمع الثاني سنة ثلث و ستين ^ت الالف و المائتين من حجة رسول الثقيل عليه صلوة ملك
 الكونين قد خرع المولى العباسي من صانه احد عن كل شئ في ربحا طبع هذا الكتاب بعرفه طبع
 جناب ^ت ابو عبد الحليم صباوش كتابي ^ت انيك و بيان حلت في حرم
 له و در علم و بنهر بر كز طير مني ^ت كز و شد بیره و در عالم برسی ^ت طبع

بوقت طبع ان الطان چون نارنج آورید

مشرقی نگهان گفتا که مشطوریان

صفحہ	سطر	نقطہ	صحیح	صفحہ	سطر	نقطہ	صحیح
۳۰	۱۸۰	بجاعتہ	بجاعتہ	۳۲	۱۷	مثلاً	مثلاً
۵	۱۵	الادواج	الادواج	۳۳	۳	عندما	عندما
۶	۱۲۰	انرا انرا	انرا انرا	ایضاً	۱۱	والکث	والکث
ایضاً	۱۲	حشہ	جشہ	۳۸	۳	ازفاختہ	الفاختہ
۱۰	۳۰	عند الشافعی	عند الشافعی	ایضاً	۵	وتریثہ	وتریثہ
ایضاً	۱۴	فقا	وفقا	ایضاً		تابت	تابت
۳۱	۱	اخلاف	اخلاف	ایضاً		البشاء	البشاء
۱۳	۲	تقبیل	تقبیل	۴۵	۲۷	مستکون	مستکون
ایضاً	۲۷	الے	الے	ایضاً	۶	زبا لے	زبا لے
۱۲	۱۲	حلال است	حلال است	ایضاً		ماوینا	ماوینا
ایضاً	۱۵	وعینہا	وعینہا	ایضاً		ان است	ان است
۱۹	۱۳	اثر یا	اثر یا	۴۷	۳۳	الرواض	الرواض
۲۰	۶	ان طلال	ان طلال	۱	۱	فقد شرع	فقد شرع
۲۲	۷	ایسر	ایسر	ایضاً	۱۷	مفوم	مفوم
۲۷	۱۰	سیاہ شیم	سیاہ شیم	۵۲	۴	صاحب	صاحب
ایضاً	۱۵	یکار مذی	یکار مذی	ایضاً	۹۶	روس	روس
۲۸	۲	ولا الا یقع	ولا الا یقع	۵۶	۵	یسا	یسا
ایضاً	۹	احسنه	احسنه				
ایضاً	۱۹	ولی یوسف	ولی یوسف				
۳۱	۱۰	یقف	یقف				
ایضاً	۳۳	درش	درش				
۳۱	۱۶	فی الشکوة	فی الشکوة				

CALL No. {

۱۳۶۵۹
ع ۱۱ ع

ACC. No.

۷۳۸۸

AUTHOR

عبدالحی
عبدالقادر

TITLE

ع ۱۱ ع

۱۳۶۵۹

۷۳۸۸

عبدالحی
عبدالقادر

Date	No.	Date	No.
For binding			
Lib. No. 2/95			
29/6.95			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

